

نظر

این شعارهای تکراری، نشان دهنده نه تنها عدم شناخت نویسنده از واقعیت های موجود در فرانسه است، بلکه نشان میدهد که ایشان انگار در دنیای دیگری می کنند و همچنان اسیر تفکر اردوگاهی (روسی) هستند! بی جهت نیست که حتی انتخابات را هم قبول ندارند!!

انتخابات فرانسه و چپ گروگان گرفته شده!



تقی روزبه

چپ اگر بخواهد نیروی واقعا ضدسیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل خود و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی جنبش انجام دهد. و بر اساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگر نیز فشار وارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت در بازی آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

تحولات فرانسه همیشه اهمیتی فراتر از مرزهای خود بویژه در اروپا داشته است. حتی انتخابات هم از این امر مستثنی نبوده و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بویژه در شرایطی که سرمایه داری دستخوش بحرانهای حاد و ساختاری است و سیاست های نئولیبرالیستی بورژوازی آماج اعتراض و نفرت وسیع ترین توده های کارگروزمتمکش و اکثریت بزرگی از شهروندان قرار دارد، توجه بیشتری را بسوی خود جلب کرده است (نباید فراموش کرد که ائتلاف آلمان و فرانسه بطور مستقیم موتور پیش برنده و دیکته کننده این سیاست بردهها کشور اروپائی است). با رشد آراء شبه فاشیست ها در کارزارهای انتخاباتی فرانسه در طی یک دهه اخیر (بربستر مسائلی چون بحران گذار از دولت-ملت ها بسوی اتحادیه های بزرگ منطقه ای و قاره ای، بحران مهاجرت و رکود اقتصادی و

بیکاری)، معرکه انتخابات بیش از پیش داغ شده و با شرکت ۸۰ درصدی و گاهی بالاتر از آن همراه است. در عین حال بر اساس نظرسنجی ها، فرانسه از معدود کشورهای بزرگ سرمایه داری است که در آن اکثریت بسیار قاطع مردم آن با ریاضت اقتصادی و سیاست آزادسازی سرمایه از قید و بندها، مخالف هستند. در چهارچوب تشدید وخامت بحران منطقه یورو، اقتصاد فرانسه هم بیش از پیش بحرانی شده و خطر تنزل رتبه اعتباری آن در بازار سرمایه وجود دارد. علاوه بر ناکامی سازکوزی در وعده های اقتصادی اش، برخی عوامل دیگر نظیر دنباله روی و نزدیکی بیش از حد وی نسبت به آمریکا که بجای سنت استقلال نسبی مواضع اروپا در برابر آن (مثل جنگ عراق)، فرانسه عملاً نقش سنتی انگلیس در نزدیکی به آمریکا و حتی کاسه داغ تراز آش را بازی کرده است. در سالهای اخیر نزدیکی بیش از حد دولت فرانسه به راست آلمان و مرکل و همراهی با آن نیز مزید بر علت شده است. او با افزایش تمرکز قدرت در دستان خود، موج سواری های چندش آورش بر روی برخی شعارهای رقبایش و حساسیتی که بدلیل عدم پای بندی به پاره ای هنجارهای جا افتاده نهاد ریاست جمهوری در افکار عمومی فرانسویان بوجود آورده است، همه و همه دست بدست هم داده و انتخابات فرانسه را به چالش بزرگی برای او و حزبش و نیز بخش مهمی از طبقه حاکم و از جمله سرمایه مالی و بانک های حامی او تبدیل کرده است. همسوئی همراه با رقابت سارکوزی با شعارهای شبه فاشیستها نظیر مسأله مهاجرت، که زمانی لوپن او را به دزدی شعارهای حزب خود متهم کرده بود، برکسی پوشیده نیست. مجموعه این مسائل دست بدست هم داده وصف آرائی داغ انتخاباتی را بوجود آورده است. نتیجه دور اول انتخابات تقریباً با آنچه که در اکثر نظرسنجی های متعدد پیش بینی می شد مطابقت داشت. در دور اول "سوسیالیستها" با اندک اختلافی پیش افتادند و در میان سایر طیف ها، آراء راست افراطی و تاحدی جبهه چپ با کاندیداتوری (ژان لوک ملانشون) قابل توجه بود. گرچه ملانشون آنطور که در پارلیس رأی آورد به عنوان نفر سوم، نتوانست در سطح سراسری بدست آورد و جبهه چپ با کمی بیشتر از ۱۱٪ در چایگاه چهارم پس از راست افراطی و کاندیدش مارین لوپن قرار گرفت.

مبارزات درون سیستمی یا علیه سیستم؟

گرچه چپ های فرانسه در این دوره با توجه به بحران گسترده سرمایه داری و چالش هایی که راستها و نظام سرمایه داری با آن مواجه شده اند و با توجه به برآمد فضای ضد سرمایه داری در مقیاس جهانی و رویکرد جوانان به مبارزه ضد سرمایه داری، با شعارهای بالنسبه رادیکال تری در مقایسه با گذشته وارد صحنه رقابت انتخاباتی شده اند، اما واقعیت

آن است که این مبارزات علیرغم داشتن برخی رنگ و بوهای ضد سرمایه داری و ضدسیستمی و دادن شعارهایی چون جمهوری اجتماعی ششم، هم چنان درون سیستمی بوده و در چهارچوب سازوکارها و زمین بازی نظام سرمایه داری صورت می گیرد. سرمایه داری برای تأمین نرخ سود بیشتر و درک شاکش بحران و مبارزه طبقاتی و تثبیت موقعیت خود، دایما در تلاش برای بازتولید خود قرارداد و این کار را اساساً از طریق استثمار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و روشنفکران، و ایجاد ساختارهای سلسه مراتبی و تحت کنترل خود به عمل می آورد. در همین رابطه از مکانیزم رقابت های انتخاباتی و احیاناً دست بدست شدن قدرت سیاسی در محدوده بازیگران و فادار به اساس نظام سرمایه داری، هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی و روانه ساختن مبارزات ضد سرمایه به شن زارها نهایت بهره را می گیرد. تناوب و چرخش قدرت صوری (بین راست و سوسیال دمکراسی) در این سیستم تنها برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام صورت می گیرد. این تجربه نه فقط در فرانسه در طی دهه ها به اثبات رسیده است و یک تجربه تاریخی مسلم است، بلکه در سایر نقاط جهان چون انگلیس و آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان و... هم محک خورده است (در آمریکا این گردش قدرت بین نخبگان سیاسی طبقه حاکم با مشخصات و رنگ و بوی دیگری که معرف مدل نوع آمریکائی دوحزبی لیبرال و محافظه کار است پیش برده می شود). واقعیت آن است که نقش سوسیال دموکراتها بویژه در طی چند دهه اخیر تعرض نئولیبرالیسم، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران و بویژه کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. این نقش ارتجاعی و ضد انقلابی را در یونان توسط حزب "سوسیالیستی" که برای مدت طولانی در قدرت بودند، بویژه در سالهای اخیر و در مواجهه با بحران و سرکوب شورش مردم یونان شاهد بودیم. در اسپانیا و در آلمان شرودر و در انگلیس بلر و... همه جا شاهد آن بودیم که آنها خود تبدیل به پیش برندگان قهار سیاستهای نئولیبرالی شدند. اگر یک مبارز ضد سرمایه داری نخواهد با سرمایه داری کنار بیاید و به فرم های جزئی و ناپایدار و عموماً نمایشی و مقطعی آن دل خوش کند، و نخواهد چشم خود را بر عملکرد واقعی و تجربه شده سوسیال دموکراتها به بندد، هرگز نمی تواند باین گونه جریانات برای ایجاد تحول و تغییر در سیستم حاکم دخیل به بندد و اسب خود را به گاری آن ها به بندد.

مدل فرانسوی صف آرائی انتخاباتی البته ویژگی های خود را هم دارد، اما خارج از کارکرد عمومی آزمون کلی سوسیال دموکراسی اروپا نیست. تجارب گذشته خود فرانسه و از جمله نخست وزیر ژوسبن و یا پیش

از آن نیز همین واقعیت را تأیید می کند. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی و غیرانتخاباتی معمولاً دو حزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در شتاب پیشبرد سیاستهای مشترک، در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در کنار آنها طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دو سو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی وبده و بستان با جریانات نزدیک به خود برای بدست آوردن سهمی از قدرت تلاش می کنند.

در واقع راست به مثابه نماینده تیپیک و تمایز طبقه سرمایه داری، سیاست های خود را به جامعه دیکته می کند و تا آنجا که می تواند خود مجری مستقیم آن است. و وقتی هم با بحران و امواج نارضایتی (که در نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیر است) مواجه می شود و قادر به ماندن نیست، از طریق مکانیزم های انتخاباتی جای خود را به فراکسیون دیگری از کمپ بورژوازی با چهره بزرگ شده می سپارد. و آنها نیز همان سیاست های جناح راست را که در اصل توسط طبقه سرمایه دار دیکته شده است به پیش می برند. با این تفاوت که با زدن ماسک سوسیال دموکراسی و شبه چپ بر چهره خویش، و با خیانت به وعده و وعیدهای داده شده، صفوف طبقه کارگرو سائیر لایه های معترض و جنبش چپ را متشتت و غیر مؤثر می کنند. و باین ترتیب است که سرمایه داری جویبارهای مبارزه طبقاتی در حال گسترش را بطور سیستماتیک به شن زارها کانالیزه می کند.

چپ و گرداب تباه کننده!

وقتی این سؤال مطرح میشود که رمز و راز ماندگاری سرمایه داری چیست و چه گونه علیرغم این همه بحران و نارضایتی سلطه خود را حفظ و بازتولید می کند؟ بسیاری از چپ های رفرمیست، فیلسوفانه شانه بالا انداخته و از سر لاقیدی و بی مسئولیتی آن را به فقدان آلترناتیو و عدم آمادگی طبقه کارگر نسبت داده و به توجیه معقول جلوه دادن گزین بد در برابر بدتر و بازی در بساط بورژوازی می پردازند. غافل از آن که آلترناتیو از آسمان و بصورت یک پارچه نازل نمی شود و اگر راست می گویند، قاچ زین را به چسبند و خود به مثابه بخشی از آن آلترناتیو در پراتیک عملی و نظری، مشی مستقل پیشه کرده و از مشارکت در چرخه بازتولید نظام خود داری ورزند. تنها باین ترتیب است که سرمایه داری می تواند در اوج بحران ها و نارضایتی ها که مورد سؤال و حمله عمومی قرار می گیرد، مجدداً خود (با چهره بزرگ شده و یا غیر بزرگ شده) آلترناتیو خویشتن می شود و هر بار از نو سر بلند می کند. در این فرایند بازتولید (از جمله انتخابات)، متأسفانه بخشهای وسیعی از چپ که خود

را رادیکال و ضد سرمایه داری می نامند، با الصاق خود به چرخه بازتولید سیستم موجود به بخشی از مصالح آن تبدیل می شوند. امری که در فرانسه امروز می گذرد مصداق کاملی از همین وضع است. توجیه این سیاست به عنوان جذب پایگاه توده ای، عذربرد ترازگناه بوده و هیچ تغییری در این واقعیت بوجود نمی آورد. چرا که آنها دراصل برای بورژوازی و فرمیسم پایگاه توده ای بوجود می آورند و از قضا چنین پایگاهی هرچه قدر گسترده تر باشد وجه فرمیستی این گونه احزاب و سازمانها بیشتر می شود. حتی یک مورچه در حمل دانه بسوی لانه خود اگر در مسیری با دشواری و موانع مواجه شود، تلاش می کند در حرکت های بعدی مسیر خود را عوض کند. با این همه، چه حکمتی است که طی دهها سال و بیش از آن، سوسیال دموکراتها و طیف های دیگری از چپ ها که این راه را آزموده اند و عواقب آن را با گوشت و پوست خویش لمس کرده اند، اما هم چنان اصرار به بازی در زمین بورژوازی دارند، و "انتخابات" آزمون و پراتیک اصلی آنها را تشکیل می دهد.

واقعیت آن است که داشتن برخی ادعاهای ضد سرمایه داری کافی نیست. اگر این ادعاها در عمل و پراتیک اجتماعی نتواند تبدیل به مشی و استراتژی ضد سیستمی و تاکتیک های منبعث از آن شود، دارندگان چنین ادعاهائی دارند در چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری عمل می کنند. از همین رو است که چپ و هر مدعی ضد سرمایه داری باید دایما از خود به پرسد که چه نقشی در بازتولید سیستم حاکم دارد و چگونه می توان از آن فاصله گرفت؟.

وقتی آقای ملانشون- به نمایندگی از جبهه چپ- بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دور اول در میان هواداران خود در پاریس می گوید "من از شما تقاضا می کنم ششم مه، بدون اینکه در مقابل (رای خود) چیزی بخواهید، برای فراهم ساختن زمینه شکست سارکوزی درنگ نکنید، گویی برای پیروزی خود من در انتخابات شرکت می کنید"، نه فقط بروشنی گروهان بودن جبهه چپ توسط اردوی فرمیسم را به نمایش می گذارد، بلکه نشان می دهد که او و احزاب حامی اش چنان در این بازی فی الواقع باخت باخت، ممارست پیدا کرده اند و با اصطلاح درس خود را حفظ اند که نیازی به تصمیم گیری از طریق گشودن بحث با بدنه برای تصمیم گیری حول موقعیت کنونی نمی بینند. گوئی که میلیونها رأی دهنده به شخص وی رأی داده اند و نه به مطالبات و خواسته های خود که اکنون باید از آنها بگذرند! در هر حال جمع کردن ناراضی ترین بخش جامعه و طبقه کارگر و روشنفکران و ریختن سخاوتمندانه آن در سبد حزب سوسیالیست در برابر سازکوزی (که آئینه تمام نمای این نوع صف آرائی های

انتخاباتی است)، بخوبی آچمز شدگی این چپ و پیوندش با سیستم حاکم بر جامعه و مشارکت حتی فعال در چرخه بازتولید بورژوازی و وضعیت موجود را به نمایش می گذارد. مطابق این چرخه؛ در صف اپوزیسیون دروجه عمده، این چپ سوسیال دموکرات و وفادار به نظام است که معمولاً بیشترین آراء مردم ناراضی را در سید خود جمع کرده و آن را در خدمت طبقه بورژوازی و نجات نظام از بحران قرار می دهد (این چپ معمولاً در مواقعی که در قدرت نیست و جامعه بحرانی است، شانس صعود دارد و وقتی هم در قدرت است، موقعیت خود را از دست داده و برای مدتها به محاق می رود). سپس نوبت حلقه های بعدی و کوچکتر از جمله چپ مدعی مبارزه ضد سرمایه داری فرامیرسد که نقش خود را در تکمیل این چرخه بازتولید ایفاء کنند. آنها نیز علی القاعده و به سهم خود، آراء ناراضی ترین و رادیکال ترین بخشهای جامعه را جمع کرده و احیاناً در طی دادوستدی تحویل احزاب سوسیال دموکرات (و شبه چپ ها) می دهند. جالب است که این بار دادوستد مزبور ظاهراً بدون هرگونه چشم داشت و قید و بندی صورت می گیرد و این در حالی است که حتی رقیب راست افراطی نیز حاضر نشده است آراء خود را این چنین سخاوتمندانه به ثمن بخش بفروشد. بهر حال این نوع زنجیر شدگی به سیستم، نتیجه اجتناب ناپذیر استراتژی معطوف به سیستم و از جمله مشارکت در قدرت، گیرم به صورت غیر مستقیم، نشانه استیصال، دنباله روی و نداشتن افق است. و این سؤال را در برابر همه قرار می دهد که چرا آراء چهار میلیون از ناراضی ترین و آگاه ترین بخش جامعه، طبقه کارگر و زحمتکش و روشنفکران، بجای تقویت مواضع سوسیال دموکراسی و ترمیم چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی دستخوش بحران، در خدمت تقویت مبارزات ضد سیستمی و ضد سرمایه داری قرار نگیرد؟. لااقل جبهه چپ می توانست صراحتاً اعلام کند که اولاً به هیچ وجه قصد مشارکت در قدرت سیاسی را (نه فقط از سرتاکتیک و بازی های رایج سیاسی) ندارد. ثانیاً مطالبات مشخص و قاطعی را در برابر سوسیال دموکراتها قرار می داد و حمایت خویش را مشروط به پذیرش و برآورده کردن آنها می کرد. تنها در این صورت بود که همه می دیدند که این جبهه مصمم به پیش برد اهداف مستقل خود بوده و حاضر به معامله بر سر مطالبات کارگران و زحمتکش نیست و سوسیال دموکراتها نیز با خیال آسوده نمی توانستند به سازش با جناح راست و سیاستهای آن، که همواره محتمل ترین شق است، مبادرت ورزند. در برابر اگر با قلم گرفتن همه پارامترهای دخیل در آفرینش لحظه و نادیده گرفتن گزینش های خارج از بساط بورژوازی، یعنی آن جریان مبارزه طبقاتی که فارغ از بساطی که بورژوازی برای مسخ و کنترل کردن آن چیده است، بخواهیم با دراماتیزه کردن وضعیت، صرفاً گزینه سازگوزی یا اولاندا را در برابر خود قرار دهیم، بناگذیر همیشه در همان جاده ای خواهیم راند

که بورژوازی برایمان ساخته است. در این صورت دیگر داشتن افق و استراتژی معطوف به سوسیالیسم نیز بی معنا خواهد بود. و البته نتیجه هم چیزی جز ایفاء نقش اپوزیسیون درون نظام و نه اپوزیسیون نظام نخواهد بود.

چپ با کدام استراتژی؟

تاموقعی که چپ بجای عمل و استراتژی واقعامستقل به بازی در بساط بورژوازی سرگرم است، چه خودآگاه باشد و چه نه، کاری جز رساندن سوخت به معرکه انتخاباتی (و غیرانتخاباتی) بورژوازی، بازتولید آن و بردن کارگران حامی خود به سوی سراب، انجام نمی دهد. چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟. قبل از هر چیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون و شکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم و غیرمستقیم) در ماشین قدرت به امید تحول جدی در وضعیت، بجای درهم شکستن آن را، بگیرد. چپ قبل از هر چیز باید با شهامت کامل دندان طمع مشارکت در قدرت را بکشد. هیچ چیز بیش از این سخن میتدل و بدیهی انگاشته جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن که گویا وظیفه حزب مبارزه برای کسب قدرت است، بیانگر مسخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائر است کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و ضد قدرت بودن ندارد. نباید فراموش کرد که مقوله قدرت اساساً در جاداشدگی از صاحبان و مولدین واقعی آن، چه بشکل مصادره و یا تفویض باصطلاح از نوع رضایتمندان اش به دیگران، معنای دهد و گرنه با وحدت سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی، بیگانه شده و سرکوبگر (از جمله دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دموکراسی صوری، نمایندگی و "دمکراسی غیرمستقیم" نامیده می شود، در ماهیت خود و در تجارب تاریخی مکرر، معنایی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی اغواکننده و صوری، غیرقابل کنترل و سرکوبگری می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز "خودحکومتی" کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت" نیست. چپ وظیفه ای مهمتر از بارور ساختن نظری و عملی "خودحکومتی" به مثابه آلترناتیو سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود:

الف- دو محور اصلی این استراتژی عبارت است از راهبرد دموکراسی

مستقیم، مشارکتی و فراگیر(هم دموکراسی سیاسی وهم اقتصادی) و در تاکتیک و مبارزه عملی، تمرکز عمده بر مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم در تمامی سطوح خرد و کلان(برای خروج از چرخه بازتولید سرمایه داری). برای این اساس تقویت اقدام مستقیم و دامن زدن به آن برای کنترل زندگی و بیرون کشیدن آن از چنگ سلطه بورژوازی، در کارخانه ها و محله ها و خیابان ها و مدرسه ها و دانشگاهها و تمامی مؤسسات آموزشی و خدماتی، از طریق تشکیل مجامع عمومی، وظیفه اصلی این چپ را تشکیل می دهد. دموکراسی مستقیم و مشارکتی پادزه قدرت و باطل السحرافسون بورژوازی است. درهم شکننده مرزهای تصنعی و ساخته و پرداخته شده بورژوازی بین حوزه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است.

ب- بی تردید مبارزه برای اصلاح واقعی در این رویکرد وجود دارد، اما در خدمت این استراتژی است و نه برعکس، و بنا بر این چپ باید بشیوه خود یعنی با اتکاء بر فشار از بیرون و نه از طریق مشارکت اخته کننده در چرخه سیستم، آنرا انجام بدهد. شرکت در کارزار انتخاباتی و پارلمان ها- در صورتی که توسط خود جنبش ضروری تشخیص داده شود، تنها به عنوان یک تاکتیک فرعی با هدف افشای بورژوازی، تقویت گفتمان ضد سیستمی و برای تحمیل مطالبات معین می تواند صورت گیرد. و بهمین دلیل تا آنجا مجاز، امکان پذیر و مفید است که بر نیروی واقعی فشار بیرون به سیستم متکی باشد.

خلاصه:

آنچه که بخش وسیعی از مدعیان چپ را آچمز و مجاب به شرکت در چرخه بازتولید سیستم می کند، همانا افسون رئال پلتیک است که با منطق گزین بین بد و بدتر، گزینه هائی که بورژوازی در مقابلش قرار داده، آذین بندی شده است. منطقی که در مورد فرانسوی ها باین شکل صورت بندی می شود: "فرانسوی ها دور اول با قلبشان رأی میدهند و در دوردوم با عقلشان"! بدبختانه پیدایش راست افراطی بر این افسون شدگی افزوده و سبب می شود که حتی چپ ها از ترس مرگ خودکشی کرده و آراء خود را- بدون هیچ ناراحتی وجدان- حتی به کیسه شیراک ها و امثال او بریزند! در حالی که اگر چپ گریبان خود را از این افسون شدگی برهاند، بستر و افق های دیگری برای حرکت پدیدار می شود.

اجازه دهید یک لحظه در نزد خود بدترین سناریو را به تصویر بکشیم: فرض کنید که راستهای افراطی به جای شیراک و سازکوزی ها قدرت را در دست بگیرند. آنگاه چه می شود؟ اگر بورژوازی با چهره واقعی

تروکمتر روتوش شده مانند ماری لوپن سکاندارهدایت ماشین دولتی شود، تازه آغازبحران مضاعف در نظام است. چراکه مبارزه طبقاتی را بشدت تشدید کرده وصف آرائی های سنتی بورژوازی را بهم ریخته و فرصت می دهد که جنبش کارگری و چپ دررادیکال ترین وجه خویش به صحنه درآید. درجهان امروز یعنی عصرجهانی شدن وعصرارتباطات واطلاعات، نقش آفرینی دولت-ملتهای دوران هیتلری که بخواهد جهان را به توبره بکشد تمام شده است وحضورشان به مثابه سکاندار، جزااختلال در انباشت سرمایه (برخلاف فاشیسم هیتلری) نخواهد بود. علاوه براین لوپن ها وامثال او چه خواهند کرد که جناحهای دیگربورژوازی آن را انجام نمی دهند ویا نخواهند داد. برعکس آنها نیزازبرگ مهاجرت ونظایران برای اهدافشان سودخواهند جست، منتها سنجیده تروموفق تراامثال لوپن ها. برخی سیاست های دیگرچون خروج ازحوزه یورو نه فقط ممکن نیست، بلکه بحران را درفرانسه سراسری می کند. بنابراین این راست اگرهم به قدرت برسد واگراصراربراهداف خود داشته باشد، کاری جزکندن گورخود نخواهد داشت.

مهم آنست که رقابت ها وصف آرائی های درون کمپ بورژوازی نتواند استراتژی مستقل چپ را تحت الشعاع خود قراربدهد. بگذارما نیروی خود را-هرمقدارکه باشد- برای اهداف ومسیرمستقل خود بکارگیریم وبذرهای خود را نه در خاک شوره زارآنها بلکه درزمین متعلق به خودمان ودرخدمت مبارزه طبقاتی ییافشانیم. اگرروزی کارگران وزحمتکشان وهمه شهروندان ناراضی ازسیستم وازجمله چپ ها تصمیم بگیرند، حرکت مستقل خود را انجام دهند وبه آنها وسایر مدافعان سیستم رأی ندهند، درواقع بساط آنها بهم ریخته وابتکارعمل ازدست شان خارج شده وبه اردوی مقابل منتقل می شود. اما این رویدادهم دریک روزفرخنده اتفاق نخواهد افتاد بلکه راه آن ازهم اکنون توسط رادیکال ترین نیروهای ضدسرمایه داری هموارمی شود. چپ اگرخواهد نیروی واقعا ضدسیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواندحول استراتژی وتاکتیک مستقل خود وپیرامون خواسته ها ومطالبات واقعی جنبش انجام دهد. وبراساس همین نیروی مستقل ومطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگرنیز فشاروارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت دربازی آنها وگرفتن سهمی ازقدرت داشته باشد.

۱۲-۰۲-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۰۵-۰۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de>

وضعیت دل خراش کودکان رنج و کار و خیابانی در ایران!

بهرام رحمانی



در یک تحقیقی که روی ۴۱۳۳ نفر از کودکان خیابانی ایران انجام گرفته است، مشخص شده که ۷۳ درصد این کودکان به بیماری های چشمی و ۶۱ درصد به بیماری های تنفسی مبتلا هستند. هم چنین ۶۴ درصد آن ها از بیماری های قلبی ۶۹، درصد از مشکل اختلال در شنوایی و ۶۱ درصد از کمبود توجه رنج می برند؛ ۸۲ درصد نیز دچار بیماری های پوستی هستند.

در اول می ۲۰۱۲ برابر با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ روز جهانی کارگر، نگاهی می اندازیم به وضعیت دل خراش کودکان رنج و کار در ایران.

ورود زودهنگام کودکان به بازار کار، آینده آن ها را به مخاطره می اندازد و سبب پدید آمدن حس ناامنی در میان این کودکان می شود. این کودکان، مستعد انواع و اقسام بحران ها و آسیب های اجتماعی چون اعتیاد و خشونت ورزی می کند.

از سوی دیگر، تفاوت دست مزد یک نیروی کار بزرگ سال و دست مزد ناچیزی که یک کودک بابت انجام همان کار دریافت می کند موجب تمایل کارفرمایان و سودجویان به استفاده از نیروی کار کودکان می شود.

در سراسر جهان حدود ۲۱۵ میلیون کودک مجبورند کار کنند. بخشی از آنان به کارهایی بس خطرناک مشغولند. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، وضعیت کودکان کار و خیابانی به شدت دل خراش و تکان دهنده است.

در رابطه با هیچ مساله ای در ایران آمار دقیق وجود ندارد، به ویژه راجع به پدیده ای زشتی مانند کودکان کار، اشکال مختلفی دارد که به راحتی نمی توان همه ابعاد آن را دید. از این رو، تحقیق و تهیه آمار کودکان کار، بخشی از مبارزه اجتماعی فعالین این عرصه، برای لغو کار کودک است. یعنی این که باید با مبارزه و روشنگری

مداوم به حکومت تحمیل کرد که چه تعداد کودک کار وجود دارد، خود بخشی از مبارزه است و حکومت چه وظایفی در مقابل آنان و خانواده آن ها دارد.

داشتن یا نداشتن کارت اقامت تاثیری در برخورد کارفرمایان با کودکان کار افغانی ندارد و این بخش از کودکان شدیدتر از کودکان ایرانی مورد بهره کشی قرار می گیرند.

بدین سان، در اخبار ریز و درشت، جایی هم برای کودکان کار و خیابانی داده می شود تا برای کودکان فراموش شده زمزمه ای در جامعه باشد. برای کودکان فقر، کودکان قربانی خشونت، کودکان کار، کودکان تنها و...

کتاب «من کسی نیستم جز صدایی ناچیز»، مجموعه بیست شعر برگزیده از کودکان سراسر جهان است که در مسابقه هم یاری کودکان به یکدیگر در سال ۱۹۸۰ میلادی شرکت داشته اند.

در این مسابقه حدوداً یک میلیون کودک زیر ۱۴ سال از ۵۷ کشور جهان، از جمله ایران، شرکت کردند. جایزه اول مسابقه به اودنیا.ای.بتناگ، دختر خانم ۱۳ ساله ای از فیلیپین رسید که با شعر زیبای «من کسی نیستم جز صدایی ناچیز» در مسابقه شرکت کرده بود:

من کسی نیستم جز صدایی ناچیز/ با رویایی کوچک/ و عطر گل/ در هوایی فرح بخش/ من کسی نیستم جز صدایی ناچیز/ با رویایی کوچک/ که به آفتاب لبخند می زخم/ و آزادانه می رقصم و آواز می خوانم...

خانم زرین تاج پناهی نیک، به زیبایی شعرها را ترجمه کرده و توسط نشر دنیای نو به چاپ رسیده است. همه شعرهای این کتاب، زیبا و پرمعنا هستند.

تقدیم به شما از طرف آننا سولدی با ترجمه زرین تاج پناهی نیک:

من در نانوائی، قلبی دیدم از جنس نان/ قلبی بزرگ، گرم و خوشبو/ و فکر کردم: «اگر من قلبی از جنس نان داشتم چندین کودک می توانست آن را بخورد/ یک لقمه برای تو، دوست من/ برای تو که گرسنه ای/ یک لقمه از این نان قلبی برای دوست/ و برای تو، و برای تو، و برای تو!»/ به کودکی که گرسنه است و می ترسد/ کافی نیست که بگویی «دوستت دارم»/ وقتی کودکی را گریان می بینی/ کافی نیست که بگویی

«طفلك بیچاره» / اگر قلب من از جنس نان بود / چندین کودک می توانست آن را بخورد / و تو، ای فرمانده / چه چیز مانع از آن می شود که / بمب هایت را به شکل نان نسازی؟ / آنگاه در پایان جنگ ها، هر سربازی / می توانست خوشحال به خانه باز گردد / با سبزی از بمب های برشته و خوشبو / اما این فقط يك رویاست / و دوست گرسنه من هنوز هم می گیرد / آه اگر قلب من از جنس نان بود!

در یک تحقیقی که روی ۴۱۳۳ نفر از کودکان خیابانی ایران انجام گرفته است، مشخص شده که ۷۳ درصد این کودکان به بیماری های چشمی و ۶۱ درصد به بیماری های تنفسی مبتلا هستند. هم چنین ۶۴ درصد آن ها از بیماری های قلبی ۶۹، درصد از مشکل اختلال در شنوایی و ۶۱ درصد از کمبود توجه رنج می برند؛ ۸۲ درصد نیز دچار بیماری های پوستی هستند. از نظر سوادآموزی هم ۵۶ درصد آن ها بی سوادند، ۶۱ درصدشان مشکلات گفتاری دارند و در مجموع ۸۶ درصد آن ها فاقد هرگونه مهارت شغلی اند که این آمار نشان دهنده وضعیت نگران کننده کودکان خیابانی در کشور است. از سویی دیگر تلاش ها برای سامان دهی کودکان خیابانی به عنوان قربانیان مدرنیسم و توسعه نامتوازن اجتماعی در حالی با تصویب آیین نامه ها و امضای تفاهم نامه ها ادامه دارد که به گفته کارشناسان و آسیب شناسان اجتماعی، در خصوص کودکان خیابانی در ایران، کار مطالعاتی و پژوهش عمیقی صورت نگرفته است؛ کودکانی که به علت فقر اقتصادی خانواده ها به خیابان ها آمده و با کارهایی چون فروش فال و تنقلات و ... بخشی از هزینه روزانه زندگی خود را تامین می کنند؛ این کودکان جدا از کودکان فراری و بی سرپرست، با عنوان «کودکان کار - خیابان» شناخته می شوند. طبق آمار حدود ۸۰ درصد کودکان خیابانی ایران، کودکان کار هستند که در صورت عدم اشتغال خانواده، آن ها دچار مشکلات زیادی در تامین معاش می شوند.

به اعتقاد روانشناسان نیز، کودکان کار، ضریب هوشی بالایی دارند و در صورت دست یابی به حداقل امکانات خدماتی و آموزشی، می توانند به مدارج بالای تحصیلی و شغلی دست یابند؛ بنابراین ضروری است که سازمان های مسئول از نگاه مجرمیت به این پدیده و تصور «بزهکار» بودن این کودکان فاصله گرفته و موجودیت و اجبار این کودکان به کار را بپذیرند. پس از آن لازم است که در پژوهشی فراگیر وضعیت زندگی این کودکان بررسی و شرایطی ایجاد شود که آن ها بتوانند در محیطی سالم کار کرده و هم زمان نیز به ادامه تحصیل بپردازند. در این میان ایجاد کارگاه های مناسب و آموزش مهارتی کودکان در

اولویت قرار دارد.

به گفته کارشناسان، کودکان خیابانی هم چنین باید تحت پوشش خدمات تامین اجتماعی و حمایت های قانونی قرار گرفته و در خصوص چگونگی حفظ بهداشت فردی آموزش ببینند و در بلند مدت نیز فقر فزاینده اقتصادی آن ها تعدیل شود تا اساسا نیازی به کار نداشته باشند. در حالی که آیین نامه ساماندهی کودکان خیابانی بر جمع آوری و جذب و نگهداری کودکان خیابان در سطوح مختلف مراکز اقامتی تاکید می کند، آسیب شناسان هشدار می دهند جمع آوری کودکان کار و نگهداری آن ها در مراکز بهزیستی مشکلات موجود را تشدید می کند و مسئولان باید به جای تکرار تجربه های ناموفق گذشته، باندهای تبهکار حرفه ای را شناسایی کنند که با اعمالی چون اذیت و آزارهای جنسی، قاچاق و فروش اعضای بدن کودکان، آن ها را به انسان هایی روان پریش با رفتارهای ضد اجتماعی تبدیل می کنند. بر این اساس، بازنگری در چگونگی پدیداری کودکان خیابانی و نیز علل دوام آن تا حال حاضر يك ضرورت است.

يك عضو هیات علمی دانشگاه در خصوص سابقه این پدیده و تعریف کودکان خیابانی به خبرگزاری ها می گوید: اگر تکدی گری و ولگردی را دو جنبه مهم از مظاهر پدیده کودکان خیابانی تلقی کنیم، این مساله قدمتی به تاریخ شهرنشینی بشر دارد و به دنبال آن پدیده حاشیه نشینی همراه با بی کاری و بروز مصادیق مختلف اشتغال بدون تخصص بروز کرده است.

دکتر «غنچه راهب» ادامه می دهد: به طور کلی دو ویژگی عمده در تعاریف مختلف از کودکان خیابانی دیده می شود: نخست آن که محل تجمع این کودکان، خیابان است و دیگر آن که این کودکان به هم پیوستن در خانه های گروهی، ارتباطات نامناسبی با یکدیگر برقرار می کنند. با این حال، باید در نظر داشت که عنوان «کودکان خیابانی» پیچیده و کلی بوده و «تفاوت شرایط مختلف این کودکان» را مشخص نمی کند. وی می افزاید: به طور کلی اصطلاحات مختلفی برای تعریف و نامیدن این کودکان به کار برده شده است که «کودکان در معرض خطر» و «کودکان نیازمند خدمات ویژه» کلی ترین این اصطلاحات است. طبق تعریف سازمان نجات کودکان، کودک خیابانی هر کودکی است که فاقد خانه ثابت و حفاظت مناسب است.

یونسکو نیز در کلیه تعاریف خود از کودکان خیابانی سه نکته را مدنظر قرار داده است: مدت زمانی که کودک در خیابان سپری می کند،

این واقعیت که خیابان مامنی برای زندگی بلند مدت آن هاست و این که آن ها فاقد حفاظت و مراقبت مناسب از سوی بزرگسالان خانواده خود هستند.

راهب، ادامه می دهد: سازمان بهداشت جهانی کودکان خیابانی را در یکی از ۴ گروه زیر تقسیم بندی می کند: کودکانی که در خیابان زندگی می کنند و اولین دغدغه آن ها زنده ماندن و داشتن سرپناه است، کودکانی که از خانواده خود جدا شده اند و موقتا در مامنی مانند خانه های متروک، نوانخانه ها و پناه گاه ها زندگی می کنند، کودکانی که تماس با خانواده خود را حفظ کرده اند، اما به علت فقر، خشونت و اذیت و آزارهای جنسی و جسمی در خانواده، بخش یا اکثر ساعات روز را در خیابان می گذرانند و کودکانی که در مراکز ویژه بازپروری نگهداری می شوند اما قبلا در وضعیت بی خانمانی به سر می بردند و در معرض خطر بازگشت به وضعیت گذشته قرار دارند.

این مددکار اجتماعی در خصوص علل شکل گیری این پدیده در ایران می گوید: رشد و تغییرات بی رویه جمعیت، ویرانی ها و خرابی های بازمانده از جنگ، فقر فرهنگی، مهاجرت، بیکاری، وجود مشاغل کاذب، حاشیه نشینی، بالا رفتن آمار طلاق و اعتیاد و عدم هم خوانی شاخص های مختلف توسعه در ایجاد و گسترش این پدیده نقش داشته اند. هم چنین عواملی چون جمعیت زیاد خانوار، بی سواد یا کم سواد و کهولت و بیماری والدین، فوت یا جدایی پدر و مادر و اعتیاد آن ها، زندانی و خیابانی بودن والدین و درگیری های مداوم خانوادگی از علل خانوادگی این پدیده هستند.

راهب، در خصوص آسیب هایی که این کودکان در خیابان با آن روبرو هستند، می گوید: از نظر اجتماعی این کودکان مورد سوء استفاده هایی چون اجبار به حمل و نقل مواد مخدر، مشروبات الکلی و سایر وسایل غیرقانونی قرار گرفته و اجبار به تکدی گری، استعمال مواد مخدر، سرقت منازل و در بسیاری از موارد تعرضات جنسی از آسیب های شایع در این کودکان است. آن ها طعمه باندهای قاچاق انسان می شوند و در برخی موارد به تکدی گری، باجگیری و ولگردی می پردازند.

این مددکار اجتماعی در مورد تعداد کودکان خیابانی اظهار می کند: بر اساس آخرین تحقیقات ۲۵۰ میلیون کودک «کار- خیابان» در کشورهای در حال توسعه وجود دارند که در مقاطع سنی ۵ تا ۱۴ سال قرار دارند در این میان تعداد پسران ۳ برابر دختران است و ۶۱ درصد آن ها در آسیا، ۳۲ درصد در آفریقا، ۷ درصد در آمریکای لاتین و ۱ درصد در

اقیانوسیه زندگی می کنند.

راهب با ارائه آماری در مورد تعداد این کودکان در ایران می گوید: در ایران آمار دقیقی از تعداد کودکان خیابانی وجود ندارد؛ ولی در مجموع ۸۰ درصد کودکان خیابانی، کودکان کارند که به علت فقر اقتصادی خانواده ها مجبور به کار در خیابان هستند و بیش تر آن ها در استان های خراسان، تهران، لرستان و کردستان به سر می برند ۹۰، درصد این کودکان دارای والدین هستند، ۸۰ درصدشان مهاجرند که ۴۲ درصد آن ها از روستاها و شهرهای دیگر کشور و ۳۸ درصد از کشورهای دیگر آمده اند و از نظر جنسیت نیز ۷۸ درصد آن ها مذکر و در سنین ۵ تا ۱۸ سالگی قرار دارند.

وی می افزاید: کودکان خیابانی در ایران به ۶ دسته تقسیم می شوند، کودکان فاقد شناسنامه که یا از اتباع خارجی اند و یا کودکان به جا مانده از ازدواج های موقت هستند، کودکان متکدی، کودکان کار در خیابان، کودکانی که از خانه فرار کرده اند، کودکانی که در خیابان دست به بزهکاری می زنند و کودکان بی سرپرست و بدسرپرست.

راهب، در خصوص عملکرد مسئولان و نوع برخورد آن ها با این پدیده می گوید: تا به حال به دو صورت با این پدیده برخورد شده است: نگاهی که می خواهد چهره شهر را زیبا و فاقد مشکل نشان دهند و تنها به جمع آوری این کودکان از سطح شهر اکتفا می کند و دیدگاهی که بر حل مشکل این کودکان و خانواده آن ها تاکید می کند.

این روانشناس هشدار می دهد: در وضعیتی که ۸۰ درصد کودکان خیابانی ایران کودکان کار هستند، جمع آوری و تحویل آن ها به خانواده ها مشکلی را حل نمی کند و به علت فقر اقتصادی خانوار این کودکان چاره ای جز بازگشت به خیابان و شروع به کار دوباره برای بقای خانواده ندارند.

به گزارش خبرگزاری فرارو؛ پنجشنبه ۱۹ اسفند ماه ۱۳۸۹، گدایی، ولگردی، آدامس فروشی، گل فروشی، دست فروشی و تن فروشی لیستی سرگشاده از فعالیت این کودکان کم سن و سال است. هزاران کودکی که شهروندان با احساس یا بی احساس هر روز از کنار آنان می گذرند؛ کودکانی مبتلا به بیماری های مختلف روحی و هویتی یا جسمی که آمارهایی نگران کننده، خبر از ناقل ایدز یا هپاتیت بودن آنان نیز می دهد.

کودکان کار بیش از ساعت، در خیابان های پرخطر شهر می گذرانند. با

انواع مختلف آدم ها و بزه ها برخورد می کنند. بدین ترتیب، آنان هر روز با افرادی اغلب بی سواد، فقیر، معتاد، خشن روبرو می شوند. به عقیده کارشناسان چنین وضعیتی مسلماً بستری مساعد برای گرایش به آسیب های مختلف اجتماعی است.

گزارش مرکز آمار ایران، نشان می دهد بیش از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار کودک کار در ایران وجود دارد که در معرض جدی کودک آزاری جسمی و جنسی و اعتیاد قرار دارند. این در حالی است که به نظر خسرو صالحی، فعال حقوق کودک، «در ایران نزدیک به میلیون از این بچه ها در کنار ما در حال کار هستند که متأسفانه آمار پنهان مانده ای است و دیده نمی شود.»

بیش تر کودکان خیابانی در گروه سنی تا سال قرار دارند و با توجه به موقعیت کاری و زندگی شان در معرض انواع آسیب ها از جمله اعتیاد قرار می گیرند.

خسرو صالحی، فعال حقوق کودک، معتقد است موادی که این کودکان مصرف می کنند، اصولاً موادی است که باید سهل الوصول باشد و به دلیل ترس و محیط کار حتی تزریق نیز به نوعی برای این کودکان مشکل است. پس این مواد هم، باید به راحتی به دست آورند و هم، به سهولت به مصرف برسانند. این بچه ها عموماً از تریاک و مشتقات شروع می کنند و به مواد دیگر کشیده می شوند. ولی به هر حال مشکل اعتیاد بیش تر شده و بعضی از کودکان به مصرف شیشه و هروئین نیز روی می آورند. وی می افزاید هرچند بحث اعتیاد در کودکان کار محرض است، بحث مهم تری که سازمان جهانی نیز روی آن تاکید دارد، اعتیادی است که منجر به ایدز می شود.

موسوی چلک، در زمینه اعتیاد و گسترش ایدز در کودکان خیابان چالش هایی را بر می شمارد. دسترسی نداشتن به همه کودکان، همکاری و توجه نکردن خود کودک، پایین بودن سطح تحصیل که آموزش ها را بسیار دشوار کرده است، ناآشنایی کارشناسان با موضوع، زمان کوتاه ارتباط در مراکز پذیرنده کودک و نپذیرفتن وضعیت موجود از سوی خانواده، مدرسه و حتی خود کودک از جمله این چالش هاست.

جاوید سبحانی، مسئول کمیته تحقیق و توسعه خانه کودک شوش به نکته ای مهم اشاره می کند: «بحث کودک خیابانی را نمی توان تنها در حوزه روابط خانوادگی تحلیل کرد. بحث ما این است که اقشاری از جامعه در تحولات جمعیتی، در تله ای گیر کردند به نام تله جمعیتی

فقر، اکثر این بچه ها عضو خانواده های پرجمعیت هستند. در دوره بعد، این خانواده ها هیچ گونه دریافت ایمنی و حمایتی از سوی دولت نداشتند و به حال خود، در مکانیسم بازار و تورم رها شدند. این خانواده ها جزو کسانی هستند که پدر یا والدین شان بی کارند یا مشاغل کاذب دارند. هیچ تور امنیتی یا چتر حمایتی برای این خانواده ها وجود ندارد.»

ماده ۷۹ قانون کار ایران استخدام افراد زیر ۱۵ سال را ممنوع کرده اما معافیت کارگاه های زیر ده نفر از شمول قانون، موجب به کارگیری صدها هزار نوجوان و کودک ایرانی در تولیدی های تاریک و نمرور با کم ترین دست مزد شده است.

طبق داده های سازمان جهانی کار از هر شش کودک دنیا یک نفر کار می کند و این به معنای حضور بیش از ۵۰۰ میلیون کودک در بازارهای دنیاست.

بند ۱ ماده ۳۲ پیمان نامه جهانی حقوق کودک خواستار مقابله با هر کاری است که خللی در آموزش، سلامتی یا رشد جسمی، ذهنی و اجتماعی کودک ایجاد کند. ایران از جمله امضاء کنندگان این پیمان نامه است.

در آمار از بچه ها و نوجوانان کار در ایران از سرشماری سال ۱۳۸۵ باقی مانده است: یک میلیون و هفتصد هزار کودک در گروه سنی ۱۰ تا ۱۸ سال در کشور کار می کنند. در این آمار از کار کودکان در رده سنی زیر ده سال سخنی در میان نیست و این در حالی است که بسیاری بچه ها از همان خردسالی به کشاورزی و قالی بافی در شهرستان ها و کار در تولیدی ها و کارگاه های نیمه صنعتی در شهرها گمارده می شوند.

اولین قانون مربوط به کار کودکان در ایران به سال ۱۳۰۲ باز می گردد. این قانون برای حمایت از کودکان و نوجوانان شاغل در کارگاه های قالی بافی کرمان وضع شد و کار پسران کم تر از ۸ سال و دختران کم تر از ۱۰ سال را ممنوع کرد.

ماده ۸۰ قانون کار ایران، کارگرانی را که بین ۱۵ تا ۱۸ سال سن دارند کارگر نوجوان می نامد و به کارگیری آن ها را مستلزم انجام آزمایش های پزشکی توسط سازمان تامین اجتماعی می کند.

ماده ۸۲ این قانون، ساعات کار روزانه کارگر نوجوان را نیم ساعت

کم تر از سایر کارگران منظور می کند اما نحوه استفاده از این امتیاز را منوط به توافق کارگر و کارفرما می سازد.

طبق ماده ۸۴ نیز مشاغل «زیان آور از نظر اخلاقی یا سلامتی» تنها برای افراد بالاتر از ۱۸ سال در نظر گرفته می شود و تشخیص این امر هم بر عهده وزارت کار و امور اجتماعی خواهد بود.

در ماده ۸۳ قانون کار ایران، به تاکید آمده که ارجاع هر نوع کار اضافی و انجام کار در شب و هم چنین ارجاع کارهای سخت، زیان آور، خطرناک یا حمل بار بیش از حد مجاز با دست یا استفاده از وسایل مکانیکی برای کارگر نوجوان ممنوع است.

قوانین ایران، هم چنین ۲۳ نوع شغل برای نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله را ممنوع دانسته است. کارهایی مانند جوشکاری یا کار با وسایل دارای ارتعاش بالا از آن جمله اند. استفاده از کودک و نوجوان در حفر قنات، کار در دامداری ها، کشتارگاه ها، کارگاه های کوچک قالی بافی و زیلوبافی، کوره پزخانه ها و نانوایی ها ممنوع شمرده می شود.

بخش بزرگی از نوجوانان یا کودکان زیر ده سال در کارهای ثابت نشده و خانگی یا کارگاه های کوچکی مشغول هستند که از چشم پنهان اند و یا مشمول قانون کار نمی شوند.

نوجوانان در این کارگاه ها با کم ترین دست مزد و بالاترین زمان با میانگین ۱۰ ساعت در روز کار می کنند. پسران عموماً در تولیدی ها و کارگاه های کفاشی، آهنگری و ریخته گری، درودگری، میل سازی، کیف دوزی، آجرپزی، نانوایی، مکانیکی و جوشکاری یا امور ساختمانی به کار گرفته می شوند. از دختران نوجوان بیش تر در بسته بندی، تولیدی های پوشاک و مواد خوراکی، کارگاه های طلاسازی یا قالبیافی استفاده می شود.

حتی بسیاری از کارفرمایان در ایران برای کاستن از مخارج خود، کارگران نوجوان را بیمه نمی کنند و آن ها را هنگام بازرسی های وزارت کار از نظر مخفی می دارند. همین موجب می شود که کارگر نوجوان برای از دست ندادن کار خود تن به هر شرایطی بدهد که کارفرما تعیین می کند. این کارگران به دلیل در حاشیه قرار گرفتن، فرصت آگاه شدن از حقوق صنفی خود را نیز نمی یابند و غالباً از تضمین های قانونی مربوط به خود بی خبر می مانند. در پاره ای کارگاه ها آن ها را تنبیه بدنی نیز می کنند.

قراردادهای موقت چند ماهه و روزمزدی در میان کارگران نوجوان بسیار رایج است. این نوع قراردادها که از نظر بیمه، سابقه کار، مزایای قانونی و حقوق صنفی کارگر بالغ به ضرر او هستند، از سوی نوجوانان به دلیل کم تجربگی و نیاز اقتصادی به سهولت پذیرفته می شوند. در بیش تر موارد کارفرما منتهی نیز از بابت این قراردادها و دستمزدهای زیر حدنصاب بر سر کارگر می گذارد.

ساعات کار در کارگاه های کوچک و زیر ده نفر رعایت نمی شود و کارگر نوجوان چیزی به نام مرخصی استعلاجی یا استحقاقی نمی شناسد. طبق ماده ۱۷۶ قانون کار، هرگونه بی توجهی کارفرما در ارجاع اضافه کار، کار شبانه یا کارهای سخت به نوجوانان زیر ۱۵ سال تعقیب قانونی دارد اما غالباً این کارفرمایان هستند که در صورت اعتراض کارگر خود او را به اخراج یا گوشمالی های دیگر تهدید می کنند.

فعالان حوزه حقوق کودک و حقوق کارگر از موارد بسیار خشونت های جسمی، روحی و جنسی در قبال کارگران نوجوان گزارش می دهند. اما آن ها امکان شکایت از شرایط کاری خود به وزارت کار را ندارند زیرا نام شان در هیچ فهرستی در این وزارت خانه ثبت نشده و در اداره تامین اجتماعی پرونده ای ندارند.

در گزارش خبرگزاری مهر، از یک کارگاه تولیدی کیف در ناصرخسرو آمده که شش کودک ایرانی و افغانی از ۸ تا ۱۳ ساله در اتاقی تاریک به مساحت ۲۰ متر مربع، روی موکت مندرسی نشسته و کناره های کیف های دوخته شده را با قیچی مرتب می کردند تا روزانه ۵۰ کیف تحویل کارفرما دهند.

این گزارش از قول کارگران یادشده نوشته که آن ها برای کار روزانه از هشت صبح الی ده شب ماهانه بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان دست مزد می گیرند. نوجوانان و کودکان شاغل در این کارگاه ها، ضمن محرومیت از حق تحصیل، به دلیل شرایط ناسالم محیط کار، از نظر بهداشتی، فرهنگی و اخلاقی نیز متحمل آسیب های جدی می شوند.

برخی کارگاه ها اصطلاحاً «زیر پله ای» نامیده می شوند. این فضاها عملاً آب انبارها و دالان هایی نمودار، تاریک و بدبو هستند که کارفرما برای صرفه جویی در مخارج کرایه از آن ها استفاده می کند. در این کارگاه ها از هوا، نور یا بهداشت خبری نیست. کارگران حتی توالت هم ندارند و ناچارند از آبریزگاه های بس آلوده و عمومی مشترک بین چند کارگاه مجاور استفاده کنند.

کارفرما موظف است در کارخانه های نساجی و تولید مواد شیمیایی برای حفظ سلامتی دستگاه تنفسی کارگران، روزانه به آن ها سهمیه شیر بدهد. در کارخانه های بزرگ واحدی برای رسیدگی به سوانح هنگام کار وجود دارد که رسیدگی های اولیه در زمان بروز سانحه یا بیماری را انجام می دهد. این مقررات در کارگاه های کوچک و در قبال نوجوانان و کودکان شاغل محلی از اعراب ندارند.

یک فعال کارگری می گوید که بیش تر نوجوانان شاغل در چرم سازی ها، کارگاه های بافنده سوزنی یا تولید پوشاک در درازمدت با مشکلات ریوی روبرو خواهند شد و خطر آسیب دیدن مفاصل و استخوان نزد برخی از آن ها نیز به دلیل کار طولانی بر روی زمین به صورت نشسته و چمباتمه زده بسیار بالاست.

در گزارشی تصویری از یک کارگاه کوله پشتی، کارگران نوجوانی را می توان دید که بر تکه ای موکت روی زمین نشسته اند و به بسته بندی کیف های باری مشغولند. مزد روزانه آن ها از چند ساعت قوز کردن و چهارزانو نشستن، حداکثر هفت هزار تومان است.

سازمان بین المللی کار، دلایل ورود نوجوانان به عرصه کار را از زاویه عرضه و تقاضا بررسی می کند و فقر را مهم ترین عامل وادار شدن آنان به کار می داند. کارشناسان این سازمان می گویند اگر بنا باشد سیاست های منع کار کودک و نوجوان موثر واقع شوند، قبل از هر اقدام باید اطمینان حاصل کنیم که آن ها جای دیگری برای رفتن داشته باشند.

ایلنا، در گزارش دیگری در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۹۱ می نویسد، کودکان در نیمه شب به جای کامیون بار حمل می کنند. یک فعال حقوق کودکان کار اعلام کرد: به دلیل سنگ فرش کردن خیابان ناصرخسرو تهران، امکان استفاده از وسیله نقلیه برای حمل بار مقدور نیست و کسبه از نیمه شب تا صبح از کودکان برای خالی کردن بار ماشین ها و حمل آن تا بازار استفاده می کنند.

طاهره پژوهش عضو هیئت مدیره انجمن حمایت از حقوق کودک، در این باره به خبرنگار ایلنا، گفت: تعدادی از این کودکان به دلیل بی سرپرست بودن در انبار مغازه های اطراف بازار می خوابند و چون آموزش خاصی در زمینه بهداشت به آن ها داده نشده است، بیش تر در معرض انواع بیماری ها و سوء تغذیه قرار می گیرند.

سرپرست خانه کودک ناصرخسرو، درباره سایر مشاغلی که به عهده این

کودکان گذاشته می شود گفت: این کودکان در کارگاه هایی کار می کنند که از نظارت قانون به دورند و غالباً در خدمت اقتصاد زیرزمینی هستند.

خانم پژوهش، با اشاره به این که غالباً این کودکان به اجبار تامین معیشت خانواده، از تحصیل محروم هستند، درباره فعالیت های آموزشی خانه کودک ناصر خسرو توضیح داد: آموزش این کودکان ترکیبی از آموزش های خلاق و کتاب های درسی آموزش و پرورش است که در هر یک سال دو پایه درسی را آموزش می بینند.

این فعال حقوق کودکان کار، با اشاره به این که کودکان افغان هم تحت حمایت این نهاد غیردولتی هستند، افزود: طبق کنوانسیون حقوق کودک، کودکان مستقل از رنگ و نژاد و مذهب و ملیت هستند و از جانب این نهاد ملیت کودکان تاثیری در ارائه خدمات به آنها ندارد.

پژوهش، در پایان اظهار کرد: از دولت خواستاریم با حمایت از خانواده های این کودکان، حقوقی را به طور ماهیانه برای آنها در نظر داشته باشد و به آموزش سراسری این کودکان بپردازد تا در آینده به صورت اصولی بتوانند معیشت خانواده هایشان را تامین کنند.

اگر کودکی پاره وقت کار می کند، اگر کودکی با خانواده اش کار می کند، اگر کودکی در شرایط مهاجرت است و کار می کند و غیره، همه جزو نیروی کار کودکان در ایران حساب می شوند.

بر این مبنای طالبی از فعالین «جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان» به دویچه وله، گفته است که به تخمین ما، با حساب همه این چیزها و مثلاً تعداد کارگاه هایی که در ایران ثبت شده، در خوش بینانه ترین حالت حدود سه و نیم تا چهار میلیون کودک کار در ایران داریم که مقداری با آمارهای دولتی تفاوت دارد.

اصولاً راجع به آمار کودکان کار همه این ها روش های تخمینی هستند. مثلاً تعداد شاغلین به تحصیل را حساب می کنند و از افرادی که در سن کودکی هستند کم می کنند، تعدادی که باقی می ماند، می شوند کودکانی که کار می کنند. در صورتی که خیلی از بچه ها هستند که درس می خوانند و کار می کنند، خیلی از بچه ها هستند که مهاجرند و اصلاً جزو آمارها نیستند.

مساله دیگر نیز این است که معمولاً این آمارها را به این شکل درمی

آورند که مثلا می روند به کارگاه سرکشی می کنند، یک فرم هم دست شان است، خودشان را معرفی می کنند که از اداره کار یا فلان اداره دیگری آمده ایم. بعد می پرسند: آیا شما این جا بچه کار دارید؟ خُب مانند همه مسائل دیگر، همه دروغ می گویند و می گویند: نه!

وی می افزاید: در صورتی که ما خودمان در سرکشی به کارگاه های محله های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ تهران، تجربه داریم و می دانیم این که ما بتوانیم آمار دقیق از توی کارگاه ها دریاوریم (چون همان طور که می دانید، بیش تر بچه های کار در کارگاه ها کار می کنند، نه در خیابان)، خیلی کار سختی است. برای نمونه، همکارهای من رفته بودند و پرسیده بودند که آیا در این جا بچه ای هست که کار بکند، صاحب کارگاه می گفت: نه! در حالی که سه تا بچه جلوی خود آن ها داشتند کار می کردند. دوستان پرسیده بودند: پس این بچه ها چی هستند؟ گفته بودند: افغانی اند! یعنی اصلا جزو آدم هایی که به آن ها به عنوان بچه های کار فکر کنند، حساب نمی شوند.

در این جا ایراد از کارفرما نیست، منظور من، ایراد مکانیسمی است که می خواهند تعداد کودکان کار را بر آن اساس تخمین بزنند. خلاصه کلام این است که خیلی آدم ها جا می مانند و به همین دلیل، آمار سازمان های غیررسمی، بیش تر از آمار دولتی است.

این فعال حقوق کودک در بخش دیگری از گفتگوی خود با دویچه وله، می افزاید: از طرف دیگر هم محیط کار کودکان، چه در خیابان و چه در کارگاه ها، بسیار محیط پرآسیب و پرتنش است. پر از کتک، تجاوز، خشونت، فحاشی و... است. این محیط طبعاً امکان رشد سالمی را که کودک بتواند استعدادهای خود را بروز بدهد، یا در واقع، بتواند مهارت های لازم برای زندگی اجتماعی را کسب کند از او می گیرد.

آن چه می خواهم روی آن تاکید کنم، این است که همین بلایی که در کودکی بر سر کودک کار می آید، باعث می شود، به احتمال خیلی بیش تری، در آینده، جزئی از طبقه فرودست جامعه باشد. چون فرصت نکرده تحصیل کند، چون فرصت نکرده مهارت کلامی کسب کند، چون فرصت نکرده مدارک فنی- حرفه ای بگیرد و همه این ها دست به دست هم می دهند که در آینده مجبور بشود پست ترین و ساده ترین کار را انجام بدهد و خود به خود احتمال بیش تری دارد که همین کودکی که به این شکل بزرگ شده، والد یا والده یک بچه کار دیگر بشود. منظورم این است که با کار کودکان، ما یک فرآیند بازتولید نابرابری اجتماعی داریم.

وی تایک می کند؛ واقعیت این است که طرف مقابل خیلی از خواسته های ما دولت است. یعنی یک سری امکاناتی که باید فراهم بشود، برای این که عملی باشد که هیچ کودکی کار نکند، نه تنها در ایران، در همه جای دنیا، احتیاج به دخالت شدید دولت دارد. سه شرط بسیار بدیهی و ابتدایی آن هم عبارتند از آموزش اجباری رایگان، حق هویت و تامین اجتماعی. یعنی هر انسانی تا ۱۸ سال، از حداقل های زندگی بهره مند باشد.

وقتی میگویم حق هویت، یعنی هر کودکی که در این جامعه دارد زندگی می کند و در حوزه قضایی این جامعه است، هویت داشته باشد. نپرسند که پدرت افغانی است یا ایرانی، نپرسند که ازدواج پدر و مادرت چطوری بوده و خیلی مسائل دیگر.

وقتی هم می گویم آموزش اجباری و رایگان، منظورم این است که واقعا این طور باشد. نه این که در قانون اساسی آمده است «آموزش اجباری و رایگان»، ولی خود دولت اعلام می کند که مثلا یک میلیون نفر از بچه ها، از تحصیل بازمانده هستند. خُب این چه آموزش اجباری و رایگانی است. می توانم این طور بگویم که شرایط مادی زندگی ای باید فراهم باشد که کودک مجبور نباشد کار کند...

من در پاسخ به یکی از دوستان که می پرسید، «شما در این ۱۰ سال چه کار کرده اید؟ هنوز که این همه کودک کار در جامعه وجود دارد»، گفتم: ما در این ۱۰ سال، حداقل توانسته ایم جامعه و مسئولین جامعه را قانع کنیم، از این که می گفتند کودک کار وجود ندارد و ما کودک کار نداریم، به این جا برسند که خودشان بیایند بگویند: ما دو و نیم میلیون کودک کار داریم. از این که همه جا تبلیغ کنند که کار کردن کودکی را می سازد و آدم را برای زندگی در بزرگ سالی آماده می کند، برسند به این جا که شهرداری تهران بیلبورد و تابلو بزند که «تحصیل حق همه کودکان است»، یا «هیچ کودکی نباید کار کند» و...

در حالی که قبلا این مسائل در حوزه فرهنگی دولتی اصلا مطرح نبوده است. امروز خوشبختانه به این جا رسیده و امیدواریم به اقدامات عملی منجر شود و فقط در حد ژست و شعار نماند.

خانواده ها، خودشان قربانی این قضیه هستند. متاسفانه ما همیشه عادت داریم که شرایط بد را برای خودمان توجیه کنیم. این یک قضیه انسانی است و به ایران ربطی ندارد، انسان ها همیشه می خواند آنچه

را بد است و نمی توانند کاری برای آن انجام بدهند، به شکلی توجیه کنند. برای این که کم تر اذیت بشوند و به اصطلاح وجدان شان از دیدن این قضیه آزرده نشود. کودکان کار هم وجدان همه ما را آزرده می کند و برای آن هم یک سری توجیهاات وجود دارد.

مثلا می گویند: این ها همه شان باند هستند که دارند کار می کنند. فردی این ها را شب می آورد، نیمه شب می برد و... از طرف دیگر می گویند: خانواده های این کودکان مسئول هستند. یعنی مسئولیت مساله ای را که بر عهده جامعه و دولت است، بر گردن خانواده می اندازند. از طرف دیگر می گویند: این ها کودکان خیابانی هستند. آن ها در خیابان به دنیا آمده اند، در آنجا زندگی می کنند و در همان جا هم می میرند. ما نمی توانیم کاری بکنیم، فوق اش می توانیم مانند برزیل بزنیم این ها را بکشیم که فایده هم نداشت و... اما نه! هیچ کدام از این ها نیست. به نظر من، خانواده ها خودشان قربانی هستند. وقتی من از تامین اجتماعی صحبت می کنم، بخشی از آن، به خانواده برمی گردد. منظور من این نیست که بچه تامین باشد، ولی پدر خانواده از گرسنگی دارد می میرد و کار نمی تواند بکند.

ما خیلی کیس ها را دیده ایم که پدر و مادر از کارافتادگی دارند، مثلا توی کار دست یا پای اش قطع شده و یا کور شده است و نمی تواند زندگی را تامین کند، خانواده مانده است و در نتیجه، کودک اش باید کار کند. وقتی پدر خانواده این طور می شود، خانواده دوتا انتخاب دارد، یا مادر باید خودفروشی کند یا بچه باید کار کند. البته فکر می کنم، بعد از هدف مندی یارانه ها، هردویشان باید این کار را بکنند تا امورات شان بگذرد. ولی این واقعیت مادی زندگی شان است. مجبورند کار کنند.

طالبی، در ادامه می افزاید: متاسفانه یا خوشبختانه، مساله اصلا فرهنگی نیست. این که قضیه را فرهنگی جلوه می دهند، بخشی به خاطر انحراف افکار عمومی از واقعیتی است که دارد اتفاق می افتد. مساله فقر است. تا مشکل فقر هست، هیچ کاری نمی توان کرد. نه خانواده می تواند کاری بکند، نه مسجد محل می تواند کاری بکند، نه معلم و نه سازمان هایی مانند ما. مهم ترین قضیه فقر است، تا فقر حل نشود، هیچ کاری نمی شود کرد. اگر فقر حل شد، بعد می توانیم بگوییم که فلان پدر و مادر از نظر فرهنگی متوجه نیستند که کار کودک برای اش خوب نیست و بچه را گذاشته اند سر کار. بعد می شود با این مساله برخورد کرد. چون محتاج نان شب نیست، به خاطر کار کودک.

من برای این که جمع بندی کنم، می توانم بگویم که کار کودکان معضل جامعه ما نیست. ما در یک نظام اجتماعی- اقتصادی جهانی زندگی می کنیم که به آن نظام سرمایه داری می گویند. قضیه کار کودکان زائیده این نظام و زائده لازم آن است. مانند چرخ پنجم آن است.

کار کودکان نتیجه شرایط مادی زندگی شان است. وقتی می گویم شرایط مادی، منظورم تاکید روی شرایط اقتصادی است. تا موقعی که مساله اقتصادی حل نشود، کار کودکان از بین نخواهد رفت. اگر سازمان یا دولتی بخواهد اقدام واقعی انجام بدهد، باید برای شرایط مادی بهتر تلاش کند. کار فرهنگی کردن، روضه خواندن و سمینار گذاشتن، هیچ کدام فایده ای ندارد. چون در نهایت، شب باید غذا سر سفره باشد و پولی برای اجاره خانه وجود داشته باشد و از هیچ کدام از این مسائل، پول برای این دو در نمی آید. تنها چیزی که می تواند قضیه را تغییر بدهد، فعالیت جدی برای شرایط مادی واقعی زندگی کودکان کار است.

ایلنا، در گزارش دیگری نوشته است: این هفته، هفته کارگر است. ایامی که شاید فرصتی باشد برای شنیدن درد دل های کارگری، انتقاد، وعده و وعید و یا تقدیم يك شاخه گل ناقابل به کارگران عرق ریخته و زحمت کش!

کمی به دور و برمان نگاه کنیم. در این میان نان آوران کوچکی نیز هستند که نه دست پرمهری آن ها را نوازش می کند و نه آغوشی برای حمایت شان باز شده است. نمی خواهیم بوسه بر انگشتان کوچک شان بزنیم، تنها کمی تامل کافی است!

کارگاه های کم نور زیرزمینی، مغازه های کوچک صنعتی، واحدهای تولیدی و... هزاران هزاران کودک را در خود می بلعد، بی آن که نگاهی نگران عاقبت آن ها را جستوجو کند.

این روزها چشم ها به روی کودک کار بسته مانده و اذهان پر ادعای مسئولان به روی هزاران کودکی که پنهانی کار می کنند و مورد انواع بهره کشی ها واقع می شوند خنثی مانده است.

کودک سیاه سوخته، پاها را تا عرض شانه باز کرده و آجرهای تازه از کوره درآمده را با کهنه دستمال مرطوبی پاک می کند. با دست های کوچکش ضربه های لاجونی به آجر می زند تا گرده های آن جدا شود. حمید چهار سال دارد و در کوره پزخانه های محمودآباد کنار برادر، مادر و خواهرش کارگری می کند.

شیرین برای خودش يك با نوى تمام و کمال است. مادرش به دليل فقر از صبح خروس خون تا بوغ سگ در خانه های مردم را می شورد و می سا بد.

شیرین هر روز صبح با راهی کردن برادرهای قد و نیم قدش برای کار، خواهر کوچولوی دو ساله اش را به کمر می بندد و تشت پر از لباس چرک برادرهای شیطانش را با دست چنگ می زند، عصرها با همان کودک روی کول به کانون حمایتی کودکان کار به پامنار می رود و شب ها با کورسوی نوری که از خیابان به حیاط می تابد، محتاطانه درس می خواند. برادر شیرین دیالیزی است و کلیه هایش را بابت مصرف آب نامناسب در کارگاه تولیدی از دست داده است.

ناهید، رقیه، فریده و انسیه با انگشتان کوچک، اما ماهر خود بهترین قالی دست باف تبریز را می بافند. در روستای دورافتاده آن ها اکثر کودکان در کارگاه های کم نور و مرطوب قالی بافی می کنند و با تحمل غرولندهای صاحب کار، در آخر کار هم حق الزحمه آن ها با پدرشان تسویه می شود و باز در عین نان آوری، نان خور محسوب می شوند. اکیپ دسته جمعی آن ها از صبح تا شب جان می کند تا رضایت صاحب کار را به دست آورد. کودکی آن ها پشت دار قالی مخفی مانده است.

عطیه چشمان گیرای عسلی دارد و تا دو سال پیش شاگرد درس خوان مدرسه شبانه بوده. اولیای مدرسه و اعضای یکی از انجمن های حمایتی به دليل غیبت های مکرر، جویای احوالات عطیه می شوند و با مراجعه به خانه خشتی و بیغوله دختر بچه ۱۴ ساله با دیدن پرده ای که به تن فروشی دختر بچه اختصاص داشت، به دلایل غیبت و ترك تحصیل طفل معصوم پی می برند!

امثال عطیه، ناهید، رقیه، حمید و هزاران هزار کودک کار در کشور زیاد است، اما عده ای با زباله گردی، دست فروشی یا تکدی گری در سر چهارراه ها به چشم می آیند و عده ای هم پنهان و آرام تلف می شوند.

در میان همین جان کندن های بی وقفه کودکان، کسی اشاره ای به وضعیت کودکان کار، قربانیان جنسی، کودکان حمل کننده مواد مخدر و... نمی کند.

مریم پناهی عضو کانون فرهنگی، حمایتی کودکان کار در گفتگو با ایلنا، به تحقیقی پیرامون ۲۰ مورد از انواع کار کودکان اشاره می کند و می گوید: کودکان کار جنسی، کودکان گل فروش، کودکان حمل

کننده موادمخدر، کودکان بزرگ راهی، کوره پزخانه ها، کودکان کار خانگی، کارخانه ها، مزارع، دامداری ها و کودکان ازدواج کرده از جمله مواردی هستند که مورد بررسی قرار گرفته و شرایط آن ها سنجیده شده است.

وی، در پاسخ به سئوالی پیرامون آمار مربوط به این کودکان، ادامه می دهد: بزرگ ترین معضل مربوط به این قبیل کودکان خلاء های آماری است؛ چرا که کار کودک در خانه ها نادیده گرفته شده و تعداد بی شماری از کودکان در شرایط بسیار نابسامان کاری و دور از چشم مردم و مسئولان مشغول به کار هستند.

پناهی، به تحقیقات صورت گرفته اشاره می کند و ادامه می دهد: روستاهای تبریز، بالاترین آمار مربوط به کودکان کار در قالی باف خانه ها و یا کارگاه ها را دارند که بهترین قالی ها را با ارزان ترین قیمت می بافند؛ چرا که گره های در هم تنیده شده توسط انگشتان ریز کودکان به خوبی بافته می شود. سختی کار کودک در روستاهای زابل، زاهدان، سیستان و بلوچستان، بسیار چشم گیر بوده و این مساله بیش تر شامل دختران کار است که بیش تر در معرض انواع آسیب های جسمی، جنسی، روحی و عاطفی قرار دارند.

این فعال حوزه کودکان تصریح می کند: در حال حاضر کارفرمایان این کودکان هزاران خواسته و توقع بی جا در کارگاه های تنگ و تاریک دارند و با انواع و اقسام آزارهای جسمی، روحی، روانی و... آن ها را شکنجه می دهند.

فاطمه قاسم زاده، عضو کمیته هماهنگی شبکه یاری کودکان کار ایران به ایلنا، می گوید: این امکان وجود دارد که کودکان کار ۱۵ سال به بالا مورد نظارت و حمایت قرار گیرند اما چون وزارت کار، نان آوری کودکان زیر ۱۵ سال را مجاز نمی داند، نظارتی هم بر روند اجرای این قوانین نمی کند. در عین حال هیچ نظارتی هم بر کارگاه هایی که تعداد کارگرهای شاغل در آن کم تر از ۱۰ نفر بوده، نیست چرا که این کارگاه ها را از شمول قانون کار خارج می دانند و به این بهانه که تعداد نیروهای نظارتی کم است، از این امر سر باز می زنند.

این فعال حوزه کودکان با اعلام این که فقر مالی خانواده ها باعث افزایش تعداد نان آوران کوچک شده است، می گوید: سازمان های دولتی باید برای کاهش رنج کودکان گام بردارند چرا که متأسفانه کار کودک

قابل حذف نیست و از روی تفنن انجام نمی شود، بلکه فقر، کودکان را به کار و می دارد.

او، ادامه می دهد: کودکان کار تشکیلاتی ندارند که منافع خود را در چارچوب اتحادیه ها حفظ کنند، در حالی که باید برای کودکان کار نوجوان در سنین ۱۵ تا ۱۸ سال، جایگاهی در نهادهای غیردولتی در نظر گرفته شود تا بتوانند مشکلات خود را مطرح کنند. چرا که این نوجوانان با نداشتن اتحادیه و ارگان نظارتی از بسیاری حقوق مسلم، محروم می شوند.

قاسم زاده، به معضل دیگری اشاره می کند و می گوید: نظارت وزارت کار بر روی کارگاه ها هم از نظر کیفی مشکل دارند و هم از نظر کمی؛ به طوری که با کم بودن تعداد نیروهای نظارتی توانایی نظارت بر کار کودکان از عهده وزارت کار ساقط است.

عضو کمیته هماهنگی شبکه یاری کودکان کار ایران، تاکید می کند: سال ها از مصوبه هیات دولت مبنی بر این که کارگاه های کم تر از ده نفر جمعیت از شمول قانون کار خارج هستند، می گذرد در حالی که این مساله با وجود تعداد زیادی کودک شاغل در کارگاه های این چینی يك نقص بزرگ است.

کودک، بنا به تعریف پیمان نامه سازمان ملل درباره کودکان، انسانی است که ۱۸ سال را تمام نکرده است مگر این که سن بلوغ در کشوری بنا به حقوق جاری اش کم تر تعیین شود!

حکومت اسلامی در اوایل حکومتش، معیار ۹ سال را برای بلوغ دختران و خارج کردن اینان از زمره کودکان به مردم تحمیل کرد و به حقوق و قوانین ارتجاعی و ضدکودک ر ا به اجرا گذاشت. یا اجازه تصمیم گیری در مورد کار کودکان زیر ۱۸ سال به پدر یا قیم یا مقامات قضایی سپرد.

گذشته از این، حکومت اسلامی که پیمان نامه را پذیرفته در اجرای آن خود را موظف نمی داند و هم چنین بر ناقضان حکومت کودک نیز چشم می بندد. به این ترتیب، در حکومتی که نیروی کار انسان کالایی مثل هر کالای دیگر است همواره برای خرید و فروش این کالا راه های گریزی وجود دارد. ظاهرا فروشنده در بازار کالای نیروی کار، کالای خود را به میل خود و بدون هیچ گونه فشار و اجباری می فروشد! خریدار هم آزادانه این کالا را می خرد تا به نحوی که خود می خواهد از این کالا یعنی نیروی کار بهره کشی کند و سود ببرد. اما واقعیت غیر از این

است و فروشنده ای که در این رابطه با خریدار برابر شمرده می شود چیزی برای فروش ندارد جز نیروی کارش و قیمت آن را هم نه خود او، بلکه شرایط جاری و مناسبات حاکم در جامعه تعیین می کند.

به علاوه سرمایه دار به به یمن میلیون ها بی کار در جامعه، نگرانی از کمبود نیروی کار ندارند. اساسا سرمایه داری به کار کودکان علاقه مند است. چرا که نیروی کارشان بسیار ارزان است. بدین گونه، کودکان کار به دلیل فقر وحشتناک خانواده که خود ناشی از بهره کشی سرمایه داری است به جای بازی های کودکانه، به جای رفتن به مدرسه و سواد آموزی و تفریح، روانه کارگاه ها و کارخانه ها و خیابان ها می شوند و در محیط نامناسب آن از نظر جسمانی و هم اخلاقی و فرهنگی، کار می کنند و مورد استثمار شدید قرار می گیرند.

هنگامی که در آمارها گفته می شود یک دوازدهم جمعیت جهان دچار سوء تغذیه است که ۱۶۰ میلیون نفر آن را کودکان زیر ۵ سال تشکیل می دهد. هر روز ۳۴ هزار کودک زیر ۵ سال و هر ساله ۱۲ میلیون کودک از گرسنگی می میرند در حالی که به اندازه کافی گندم، برنج و مواد غذایی برای سیر کردن شکم جمعیت جهان وجود دارد.

می گویند ۱ نفر از هر ۴ نفر جمعیت جهان یعنی ۳/۱ میلیارد نفر روزانه با کم تر از یک دلار آمریکا زندگی می کند. در حقیقت باید بگوئیم این تعداد از جمعیت جهان مرگ را روزشماری می کنند.

۲۵۰ میلیون کودک ۵-۱۴ ساله کار می کنند تا زندگی خود و خانواده هایشان را تامین کنند. از این تعداد، ۱۲۰ میلیون کودک به طور تمام وقت و بقیه نیمه وقت کار می کنند. ۱۱۳ میلیون کودک حتی از تحصیلات ابتدایی محرومند و در بسیاری از نقاط به طور سنتی دخترانی که از تحصیل محرومند بیش تر است. هم زمان میلیون ها انسان بزرگ سال نیز بی کارند.

کودکان کار با مزدی ناچیز و تحت شرایط بسیار بد کار می کنند؛ مثل تولید کفش ورزشی، قالی بافی، کبریت سازی، شیشه گری، ساخت مواد آتش بازی، تولید سیگار، تولید مواد سمی و شیمیایی و...

کودکان، همواره قربانیان جنگ ها هستند. در جنگ های ۱۰ ساله اخیر دو میلیون کودک جان خود را از دست داده اند. شمار کودکان سرباز در ۳۰ کشور درگیر در جنگ در نقاط مختلف دنیا بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر است. از این کودکان برای پیام رسانی، حمل اسلحه و بار، مین روبی، و پارتنر سکس استفاده می شود. استفاده از کودکان زیر ۱۸

سال تنها اختصاص به کشورهای فقیر یا در حال رشد ندارد، بلکه در کشورهای پیشرفته صنعتی هم کودکان خانواده های فقیر را در برمی گیرد.

کودکان سرباز در بسیاری از جنگ ها فعال بودند از جمله جنگ های که کودکان به طورعلنی در آن فعال بودند و حضور آن ها از طرف مسئولان بالای مملکتی مورد تشویق و تایید قرار می گرفت جنگ ایران و عراق بود. کودکان ایرانی، برای حضور در جنگ احتیاج به اجازه والدین نداشتند. از این کودکان برای مین روبی و عملیات انتحاری و غیره استفاده می شد. نمونه بارز آن کودک ۱۲ ساله ای بود که خود را با مواد منفجره به یک تانک عراقی زد و کشته شد که از طرف رهبر و مقامات دیگر به الگوی کودکان و نوجوانان مسلمان تبدیل شد. در حالی که فرزندان همین رهبران در کنار والدین خود به راحتی زندگی می کردند و به آن ها گفته می شد: جبهه جنگ شما، مدرسه است (از مصاحبه رفسنجانی در مورد اشتیاق پسرش برای رفتن به جبهه). این وضعیت خود را در ادبیات و فرهنگ جنگ به خوبی نشان می دهد. در یکی از سرودهایی که در زمان جنگ مرتب برای تشویق کودکان در رفتن به جبهه از رادیو ایران پخش می شد کودکان سرود خوان می گفتند: دشمن خیال کرده ما نوگل بهاریم، اما امام ما گفت ما مرد کارزاریم! عجیب است که دشمن در این مورد انسانی فکر می کند!

آن چه که در بالا به آن ها اشاره کردیم گوشه هایی از وضعیت دلخراش کودکان کار و خیابانی در ایران است. نهایتا بررسی ها نشان می دهد که در ایران آمار رسمی در زمینه کار کودک وجود ندارد. البته روزنامه ابتکار حدود دو سال پیش به نقل از گزارش مرکز آمار نوشته بود که تعداد کودکان کار در کشور دو میلیون و ۵۰۰ هزار نفر است. اکنون با توجه به افزایش نرخ تورم و مشکلات اقتصادی در جامعه ایران، این احتمال وجود دارد که آمار کودکان کار افزایش یافته شاید به حدود ۳ میلیون نفر نیز رسیده باشد.

اما همین امروز نیز کودکان کار و خیابانی در ایران، باید بتوانند مانند سایر شهروندان از حقوق انسانی مانند آموزش، بهداشت، تغذیه مناسب، اوقات فراغت، تامین اجتماعی و... برخوردار شوند نه آن که به واسطه فقر و شرایط نامناسب کاری با سایر معضلات مانند اعتیاد، آزار جنسی و... دست و پنجه نرم کنند و مشکلی به معضلات آن ها افزوده شود. تامین زندگی کودکان کار و خیابانی و خانواده آن ها هم به طور کلی وظیفه دولت است.

مسلمان، تنها زمانی می شود انسان شخصیت واقعی انسانی خود را به دست آورد و استعداد هایش شکوفا گردد که بساط سرمایه داری و کار مزدی برجیده شود. این کار هم به عهده طبقه کارگر متشکل و متحد است که به طور هدفمند و آگاهانه با سیستم سرمایه داری و حکومت اسلامی آن به مصاف برمی خیزد تا برانداختن آن، جامعه نوینی را بر پا دارد که در آن جامعه، همه انسان ها بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و باورهایشان در همه عرصه های اقتصادی، جنسی، ملی و حقوقی و اجتماعی از حقوق یک سان برابری برخوردار می گردند و هیچ انسانی انسان دیگر را استثمار نمی کند.

کودکان نه فقط به والدین، بلکه به جامعه هم تعلق دارند و تمام تعهدات تامین آموزش فرزندان نیز به عهده جامعه است. کاش این خواست ناظم حکمت که در شعر زیبایی گفته است « دنیا را به کودکان بدهیم» روزی برآورده شود.

□

دنیا را به کودکان بدهیم
دنیا را به کودکان بدهیم،
حداقل برای یک روز
بدهیم مانند بالونی رنگارنگ
بازی کنند، بازی کنند،
آواز سر دهند در میان ستارگان
دنیا را به کودکان بدهیم،
بدهیم مانند یک سیب بزرگ
مانند یک تافتون گرم.
چیزی نیست یک روز،
دنیا را به کودکان بدهیم
حداقل برای یک روز
تا دنیا، دوستی را درک کند.

کودکان،

دنیا را از دست ما خواهند گرفت

و درختان ابدی خواهند کاشت!

(بیست و یکم مه ۱۹۶۲، مسکو)

* برگردان از ترکی به فارسی: بهرام رحمانی

یکشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۹۱ - بیست و نهم آوریل ۲۰۱۲

bahram.rehmani@gmail.com

Land Grabbing استعمار نو



ترجمه: کامران صادقی

در دوران سیاه کلونیالیسم کشورهای اروپائی با دستگاه نظامی مسلط خود تمام آفریقا را تسخیر کردند. میلیونها آفریقائی که سد راه استثمار قاره بودند، به بردگی کشانده شده یا به قتل رسیدند. پرتغال، اسپانیا، انگلستان، فرانسه، بلژیک، آلمان و ایتالیا قاره آفریقا را در میان خود تقسیم کردند، که در سال ۱۹۱۴ به فرش وصله پینه شده ای شباهت داشت.

طرد روستائیان

همین فاجعه امروز دوباره در حال تکرار است. سرمایه گذاران زراعی دارای بهترین امکانات اقتصادی با میلیونها دلار و تراکتورهای مدرن روستائیان خرده پای آفریقائی را به ورشکستگی و زوال می رانند: "لند گریبینگ" یعنی خرید زمین های زراعی - با توافق رژیمهای مربوطه - جهت کاشت غله و سویا برای صادرات.

زمین های زراعی کمیاب می شوند

در سالهای اخیر بهای مواد غذایی بسرعت افزایش یافته است. جمعیت دائما در حال رشد جهان همواره به مزارع بیشتری برای کشت مواد غذایی اصلی نیاز دارد، رفاه رشد یابنده هر روز بیشتر به زمینه های زراعی جهت کشت خوراک دام برای مصرف فزاینده گوشت نیاز می یابد، و تغییر در سیاست انرژی تامین سوخت وسائل نقلیه را که روزانه تعدادشان افزایش می یابد، از منابع سوخت گیاهی طلب می کند. بی جهت نیست که از سالها پیش وارن بوفیه سرمایه گذار و سوداگر بورس آمریکائی موعظه می کند که زمین زراعی بهتر و مطمئن تر از طلاست.

کنسرن های (Konzern) زراعی

سرمایه گذارانی از چین، هند، عربستان، اروپا و آمریکا زمین های کشاورزی وسیعی را، عمدتا در آفریقا و آمریکای جنوبی، همچنین در اروپای شرقی و آسیای جنوب شرقی می خرند. تنها در یک سال (۲۰۰۹) طبق برآورد بانک جهانی ۴۵۰۰۰۰ متر مکعب زمین زراعی (به اندازه مساحت آلمان و اطریش) فروخته یا با رهن های دراز مدت واگذار شده اند. تحقیقات دیگر حتا به ۶۰۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰۰ متر مربع اشاره دارند.

در دهه های گذشته همواره کنسرن ها در مناطق استوایی مبادرت به خرید مزارع حاصلخیز جهت کاشت قهوه، کاکائو و موز نموده اند. اما آنها زمین های نسبتا کوچک و ویژه ای بودند. اما اکنون کاشت مواد غذایی اصلی و خوراک دام مانند ذرت، برنج و گندم در ابعاد گسترده ای در دستور کار قرار دارد تا تغذیه آینده اهالی خودی بر روی زمین، بیگانه، تامین گردد.

استعمار نو

زمین ها اغلب به بهائی بسیار نازل خریداری شده و یا رهن می شوند، از این رو این سرمایه گذاری زراعی در واقع سرقت زمین با قرارداد رسمی است. در شرایطی که در آلمان برای یک هکتار نزدیک به ۲۲۰۰۰ دلار رهن معمول است، بر اساس برآورد انستیتو اکلند بطور نمونه برای اتیوپی فقط ۱،۲۵ تا ۴۲ دلار می باشد. اما همین وجوه را هم دهقانان خرده پا که تا آن زمان بر روی زمین ها کار می کردند، به عنوان جبران خسارت دریافت نمی کنند، بلکه معمولا به حساب رژیم های کم یا بیش فاسد واریز می گردد.

به زیان روستائیان خرده پا

سرمایه گذاران اغلب به حاکمین محلی ساختن جاده های نو، مدارس و بیمارستانها، ایجاد محل کار و آموزش کشاورزی به روستائیان را وعده می دهند. اما واقعیت چیز دیگری را نشان می دهد. اگرچه جاده های برای کامیونهای حامل محصولات ساخته می شوند، کار بر روی زمین ها اما با تراکتورهای مدرن و ماشین های بزرگ برداشت محصول انجام می شود، که در نتیجه به ندرت فرصت های شغلی جدید ایجاد می گردد. جهت کارهای تخصصی تر از نیروهای متخصصی که به همراه آورده شده اند، استفاده می شود. امروز در آفریقا بیش از ۸۰۰۰۰۰۰ چینی زندگی می کنند.

روستائیان خرده پای محلی رانده می شوند، برای آنها چیزی جز گریز به حلبی آبادهای شهرهای بزرگ نمی ماند.

منبع:

<http://www.veggiday.de>

گزارش راهپیمائی روز جهانی کارگر در پاریس

هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس

به ابتکار هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس، توماری پارچه ای به طول ۱۵ متر تهیه شده بود تا برای آزادی سندیکالیست های زندانی در ایران امضا جمع آوری شود. این ابتکار با استقبال زیاد تظاهر کنندگان روبرو شد. قرار است این تومار پارچه ای به اجلاس سازمان جهانی کار که به زودی در ژنو تشکیل میشود ارسال گردد.

به مناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر، در پاریس، شش سندیکای قدرتمند کارگری فرانسه، طبق سنت هر ساله دعوت به راهپیمائی نموده بودند. این راهپیمائی که چند روز پیش از دور دوم

انتخابات ریاست جمهوری فرانسه برگزار می شد به دلیل رقابت دو نامزد حزب راست و چپ (سوسیالیست) فرانسه، و حساسیت این انتخابات، بر میزان مشارکت فرانسویان مخالف با اداام حکومت دست راستی ها، به طور چشمگیری افزوده بود. از اینرو مسائل انتخابات تا حدی در کنار طرح مسائل و خواسته های کارگری برجسته شده بود. بر اساس گزارش برگزار کنندگان، در پاریس ۲۵۰ هزار نفر و در سراسر فرانسه ۷۵۰ هزار نفر، یعنی حدود ۷ برابر سال پیش، در این راهپیمائی شرکت کرده بودند. در پاریس، پس از صف سندیکاها، نمایندگان حزب سوسیالیست و جبهه چپ در انتهای صف قرار داشتند. رهبران شش اتحادیه بزرگ کارگری دوش بدوش هم در سر صف راهپیمائی می کردند.

شماری از ایرانیان نیز با تشکیل هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس، به نشان همبستگی با مطالبات کارگران در این تظاهرات حضور داشتند. اصل راهنما و نقطه اشتراک این جمع دفاع از حقوق و خواسته های کارگران ایران و همبستگی جهانی کارگری بود. بر این اساس شعارها عمدتاً در ارتباط با وضعیت کارگران ایران، دفاع از حقوق آنان و خواست آزادی کارگران زندانی و آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی متمرکز شده بود. البته هر جریان شرکت کننده در کمیته برگزاری با پذیرش این مشترکات حق داشت به نام خود و با امضای خود نیز شعارهای مورد تاکیدش را در راهپیمائی حمل نماید.

به ابتکار هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس، توماری پارچه ای به طول ۱۵ متر تهیه شده بود تا برای آزادی سندیکالیست های زندانی در ایران امضا جمع آوری شود. این ابتکار با استقبال زیاد تظاهر کنندگان روبرو شد. قرار است این تومار پارچه ای به اجلاس سازمان جهانی کار که به زودی در ژنو تشکیل میشود ارسال گردد.

بیانیه و فراخوان هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس مورد حمایت جمهوری خواهان دموکرات و لائیک- پاریس، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- پاریس، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)- پاریس، کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی و مجامع اسلامی ایرانیان قرار گرفت و هر یک با صدور اطلاعیه های جداگانه، شرکت خود را در آن اعلام نموده بودند. در راه پیمایی امسال طیف وسیعی از ایرانیان با افقهای فکری و سیاسی گوناگون حضور داشتند.

هماهنگی ایرانیان برای اول ماه مه - پاریس



پرسش و پاسخی در باره ی لائیسیته و سکولاریسم

پرسش و پاسخی بین آقای شیدان وثیق و وارث پیرامون لائیسیته و سکولاریزاسیون

چکیده:

مطلب پیش رو گفت و گویی است درباره ی لائیسیته و سکولاریزاسیون که در قالب پرسشهایی از سوی وارث و پاسخهای آقای وثیق به این پرسشها، تهیه شده است. کوشش شده تا ضمن پرداختن به برخی برداشتهای اشتباه از لائیسیته، از خلال این گفتگو تا حدودی هم به مبانی مفاهیمی نظیر لائیسیزاسیون، سکولار، سکولاریسم، سکولاریزاسیون و از این دست پرداخته شود.

مقدمه:

آیا سرکوب دین و باورهای دینی شخصی افراد مخالف اصول لائیسیته مبنی بر لزوم بی طرفی نهاد دولت نسبت به نهاد مذاهب و نیز نشانه تضعیف عمدی و مقابله سازمان یافته دولت در برابر ادیان و نهاد های مذهبی نیست؟ با این وجود آیا این نتیجه گیری برخی ها که این خطر وجود دارد که از دل لائیسیته و بالاتر از آن به خاطر لائیسیته می تواند دولتی ضد دین پدید آید، نادرست نیست؟ همچنین احتمالن شما هم این سخن را شنیده اید که "اسلام دینی سکولار است" و حتی ورای آن این ادعا را هم دیده ام که "جمهوری اسلامی نظامی سکولار است" یا اینکه دست کم برخوردار از سطحی از سکولاریسم است. اما این ادعا تا چه میزان درست است؟ مطلب فشرده حاضر کوششی است برای تبیین این پرسشها و بررسی این ادعاها از طریق گفتگو و پرسشهایی

از سوی وارث و پاسخهای آقای شیدان وثیق.

آقای وثیق دارای تالیفات متعدد از جمله در زمینه لائیسیته و سکولاریزاسیون است که بخشی از مقالات ایشان و نیز کتاب "لائیسیته چیست" از تارنمای "جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران" در دسترس می باشد. ایمیل آقای شیدان وثیق cvassigh@wanadoo.fr

سوی دیگر گفتگو، خواننده علاقمند این مفاهیم، وبلاگ نویس و نویسندۀ وبلاگهایی از جمله [وبلاگ وارث](#) است که پیش از این با همین نام مستعار در تارنماهای دیگری از قبیل [گویا نیوز](#) و [خودنویس](#) در باره لائیسیته مطالبی را منتشر کرده است. ایمیل دسترسی به وارث varesh.tika@gmail.com

به عنوان یک پیشنهاد، خواننده علاقمند می تواند همراه با این مطلب، به نوشته ای دیگر به نام "[گرد آوری مطالبی فشرده در مورد سکولاریزاسیون و لائیسیته](#)" هم رجوع کند تا ابتدا بر سر یک سری مفاهیم اولیه به تفاهمی رسیده باشیم. همچنین پیش از این نگاهی به [دیدگاه برخی احزاب سیاسی درباره "دولت لائیک"](#) انداخته بودیم که می تواند سودمند باشد. و اما چکیده ای از این گفتگو که در پی می آید.

دولت لائیک و باورهای مذهبی:

وارث: بسیار می شنویم یا می خوانیم که یک دولت(قوه مقننه+قضاییه+اجرائیه) وفادار به مفهوم لائیسیته هم می تواند تبدیل به دولتی توتالیترا(تمامیت خواه) شود و وقتی هم این لفظ توتالیترا ذکر می شود، بیشتر وجه ضد مذهبی آن مد نظر قرار می گیرد. از کره شمالی، کوبا، شوروی سابق و تا حدی هم چین به عنوان نمونه یاد می شود تا نشان داده شود که چگونه از دل لائیسیته، دولت ضد دین پدید آمده.

پرسش من اشاره به پروسه خلط مفاهیم ندارد. یعنی آنجا که عده ای در گام نخست، لائیسیته را مسوول همه چیز می بینند، برای در آوردن همه چیز از دل لائیسیته تلاش می کند، لائیسیته را شرط کافی و نه لازم برای حل تمام مشکلات(نظیر حقوق اقوام، زنان، کارگر، دموکراسی، فدرالیسم، محیط زیست و دهها چیز دیگر) می گیرند و در گام بعد، آشکارا پس از بن بست و سرخوردگی از ارضای همه چیز توسط لائیسیته

در اثر این برداشت کج و نادرست، انگشت اتهام را به سمت اصل مفهوم لائیسیته می‌گیرند (به گمانم برخی هم شاید عامدانه این پروسه را طی می‌کنند).

این پرسش از آنجا برایمان مهم است که دخالت دولت مسلط جمهوری اسلامی ایران در همه حوزه‌های فردی و باورهای شخصی دهها میلیون ایرانی و سر بر آوردن یک دیو میهن‌خوار از حکومت اسلامی در کمتر از سه دهه، بسیاری را مجاب کرده تا شعار پایبندی دولت آزاد آینده ایران به مفهوم لائیسیته برای ضمانت وارد نشدن دولت در حوزه‌های فردی و باورهای شخصی مردم را سر دهند. در مقابل اما عده‌ای اینطور استدلال می‌کند که "همانطور که دولت دینی توتالیتر داریم، از دل مفهوم لائیسیته و به خاطر لائیسیته هم دولت لاییک ضد دین می‌تواند بیرون بیاید" و از این جهت به شدت به این مفهوم انتقاد کرده، آن را ناهماهنگ با الگوی ایران دانسته و سرانجام آن را رد می‌کنند.

آیا سرکوب دین و باورهای دینی شخصی افراد در دولتهایی نظیر کره شمالی، کوبا و شوروی سابق، مخالف اصل لائیسیته مبنی بر بی‌طرفی و نشانه تضعیف عمدی و مقابله سازمان یافته دولت در برابر ادیان و نهاد های مذهبی نیست؟ با این وجود چگونه این چنین دولتهایی را می‌توان وفادار به مفهوم لائیسیته دانست و نتیجه گرفت این خطر وجود دارد که از دل لائیسیته و بالاتر از آن به خاطر لائیسیته می‌تواند دولتی ضد دین پدید آید؟

شیدان و ثیق

ممنونم از شما برای پرسش به جایی که مطرح کرده‌اید. در حقیقت شما خود به خوبی و راستی پاسخ به سؤالتان را داده‌اید. از جمله این ملاحظه که لائیسیته در بر گیرنده‌ی همه‌ی مفاهیم و مقولات سیاسی نیست و نباید از آن تعریفی گسترده و فراگیر بیش از آن چه در توانایی دارد، به دست داد. چه در این صورت معنای مشخص و اصلی آن که جدایی دولت و دین باشد مخدوش و غرق در یک سری موضوعات و مباحث مختلف می‌شود. از جمله این که لائیسیته را مترادف با جمهوری، دموکراسی، آزادی، برابری زن و مرد، حقوق ملیتها و غیره بدانیم، گر چه بی‌رابطه با آنها نیست. با ارائه‌ی تعریف گشاد و فراگیر از لائیسیته در واقع مفهوم آن را تا حدود زیادی به قول فرانسوی‌ها Banaliser (مبتذل و عامیانه) می‌کنیم. به عنوان نمونه می‌دانید که در خود فرانسه زنان تا سال 1945 حق شرکت در انتخابات را نداشتند،

درحالیکه لائیسیته از چهل سال قبل در سال 1905 در این کشور برقرار بوده است. از سوی دیگر با فراگیر کردن معنای لائیسیته به یکسلسله مقولات دیگر می‌توان همواره مدعی شد که لائیسیته در هیچ جا تحقق نیافته است و بنا براین ناممکن و باطل است.

اما تعریفی که در کتاب لائیسیته چیست از «لائیک» و «لائیسیته» به دست داده می‌شود، تعریفی که در نوشتارهای بعدی من نیز دقیق‌تر و کامل‌تر تصریح شده است، چنین است:

لائیسیته پدیداری سیاسی - اجتماعی است که بنا بر آن، دولت (Etat, State) که در زبان فارسی گاه حکومت نیز می‌خوانند) با در بر گرفتن سه قوای مقننه، قضایی و اجرایی، مشروعیت خود را از هیچ دین یا مذهبی کسب نمی‌کند. شهروندان در چنین مناسباتی می‌توانند آزادانه و با برخورداری از حقوق و منزلت برابر - مستقل از هر مرام یا مذهبی که دارند و یا ندارند - در اداره‌ی امور خود به شیوه‌ی دموکراتیک رایزنی و مداخله کنند. لائیسیته از سه اصل تفکیک‌ناپذیر زیر تشکیل می‌شود:

۱ جدایی دولت و دین: یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی جامعه service public نسبت به ادیان، مذاهب، شریعت و نهادهای آنها. دولت در امر دین دخالت نمی‌کند و دستگاه آن نیز در امر دولت دخالت نمی‌کند.

۲ آزادی اعتقادات دینی و مذهبی و اعمال آزادانه‌ی فردی یا جمعی آنها. همچنین آزادی عدم اعتقادات دینی و مذهبی.

۳ عدم تبعیض، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، نسبت به افراد، بدون در نظر گرفتن عقاید مذهبی یا غیرمذهبی آنها.

در هر جامعه‌ای که سه اصل فوق رعایت و اجرا شوند، می‌توان از وجود «لائیسیته» و دولت لائیک نام برد. بنا بر تعریف و تبیین فوق:

دولت لائیک نمی‌تواند دینی (تئوکراتیک) باشد. چون چنین دولتی از ادیان مستقل است. مشروعیت خود را از هیچ دینی کسب نمی‌کند. در قانون اساسی خود و در دیگر قوانین کشوری - قضایی، حقوقی و مدنی - به اصول و احکام هیچ دین یا مذهبی ارجاع نمی‌کند و ارجاع نمی‌دهد.

در عین حال و بنا بر همان تعریف فوق، دولت لائیک نمی‌تواند ضد

دین باشد. چون چنین دولتی آزادی اعتقادات دینی و مذهبی در کشور و اعمال فردی و جمعی آنها را به رسمیت می‌شناسد. دولت لائیک حق دخالت در امور دین و یا نفی آن را ندارد.

پس، چنین دولتی، دولت لائیک که نه می‌تواند دینی باشد و نه ضد دینی، دولتی «غیر دینی» است با اصول سه‌گانه‌ای که در بالا تعریف کردیم.

با توجه به تعریف فوق، بسیاری از دولت‌ها را نمی‌توان به معنای واقعی لائیک به شمار آورد. من در کتاب «لائیسیته چیست؟» و در جاهای دیگر به این موضوع اشاره کرده‌ام و نمونه‌هایی نیز آورده‌ام. از جمله، دولت اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌توان، به راستی همان‌طور که نوشته‌اید، به طور کامل لائیک دانست. این دولت، با این که مستقل از کلیسای اورتودکس روسیه و شریعت آن عمل می‌کرد (در حقیقت تحت انقیاد سیاسی - ایدئولوژیکی حزب واحد حاکم و دبیر کل آن قرار داشت)، ولی چون اصل‌های دوم و سوم لائیسیته را رعایت نمی‌کرد (به طور مشخص اصل آزادی‌های دینی و عدم دخالت در امور دین)، دولتی لائیک به معنای واقعی کلمه نبود. اما تا حدودی می‌توان همین را، این بار با تکیه بر عدم رعایت اصل اول لائیسیته، در مورد کشورهای چون انگلستان، سوئد و حتی آلمان یا ایالات متحده آمریکا... نیز به کار برد. در این کشورها نیز چون دولت دین یا مذهب خاصی را به رسمیت می‌شناسد و یا به آن ارجاع می‌دهد و یا با کلیسای آن در مشارکت و مناسباتی معین قرار دارد - که همه این‌ها نفی اصل جدایی دولت و دین است - لائیسیته به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. از همین جهت است که این دولت‌ها خود را «لائیک» نمی‌نامند و مفهومی به نام «جدایی دولت و دین» یا «جدایی دولت و کلیساها» در نظام آن‌ها وجود ندارد. برعکس از سکولاریسم سخن به میان می‌آورند. و این همان اختلاف میان این دو واژه است که من سعی کرده‌ام مورد توجه قرار دهم و در ادامه‌ی این نامه نیز مورد اشاره مجدد قرار می‌دهم.

در تعریف از لائیسیته، گاهی از بی‌طرف *impartial* و یا خنثی *neutre* بودن دولت نسبت به ادیان سخن می‌رود. کاربرد این واژه‌ها البته ناروا نیست اما به تنهایی نه لائیسیته را تعریف و تبیین می‌کنند و نه تهی از ابهام و نارسایی می‌باشند. به ویژه زمانی که همراه دو واژه فوق، از به‌کار بردن اصل «جدایی دولت و دین» پرهیز می‌شود و یا تلاش می‌گردد که به جای این اصل از آن اصطلاحات و یا فرمول‌هایی دیگر استفاده شود. «بی‌طرفی» دولت دارای این نارسایی نیز هست که مربوط به آن جایی می‌شود که مذاهب گوناگون در نزاع و رقابت با هم

قرار دارند و دولت نسبت به آنها خود را «بی‌طرف» یا «خنثی» معرفی می‌کند. یعنی طرف مذهبی را در برابر مذهبی دیگر نمی‌گیرد. مذهبی را بر مذهب دیگر برتر یا ارجح نمی‌شمارد. حال می‌دانیم که لائیسیته تنها این موضوع نیست بلکه بیش از هر چیز و مقدم بر هر چیز اصل استقلال و خود مختاری نظام سیاسی، حقوقی و اجرایی کشور نسبت به دین، شریعت و احکام آن است.

ادعای سکولار بودن جمهوری اسلامی

وارش: از آقای وثیق اینگونه می‌پرسیم که بارها این سخن را شنیده ایم که "اسلام دینی سکولار است" و حتی ورای آن این ادعا را هم دیده ایم که "جمهوری اسلامی نظامی سکولار است". آیا شما هم چنین نظری دارید؟

توضیح آنکه اگر به برخی اختلاطها نظیر بسط ناصواب معنای سکولاریزاسیون، به کار بستن نادرست مفهوم آن، عدم توجه به تفاوت‌های سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون، تفاوت ظریف سکولاریسم و سکولاریزاسیون، تن ندادن خود سکولاریزاسیون به یک تعریف آشکار و ابهامات ذاتی آن توجه کنیم، آنگاه احتمالاً دیگر چندان سخت نخواهد بود که بسط ناصواب معنای سکولاریزاسیون به اشتباه یا عمد، این اجازه را بدهد که تقریباً هر نوع دولتی (از جمله جمهوری اسلامی) را پایبند به "سطحی" از سکولاریسم بدانیم. اما به نظر می‌رسد منطق-فرایند سکولاریزاسیون باید نشانگر حرکت همزمان به سوی دست کم چند مفهوم مشخص و دارای وجوه متفاوت اما شناخته شده ای باشد. به طوری که با نقل قول از خود شما باید گفت دست کم باید حرکت به سمت این مفاهیم را در آن دید: الف) ترک مقام و رتبه کلیسایی از سوی صاحب‌منصبان مسیحی و در نتیجه ترک نوع زندگی، وظایف و تکالیف خاص مربوط به کلیسا و بازگشت به سده یا به نوع زندگی عادی و دنیوی. ب) دگرگونی و تحول در مبانی ناظر بر مناسبات دین و دنیا، از جمله پذیرش استقلال و خودمختاری این دنیا در اداره امور سیاسی، قضایی خود، در و با حضور خدا. ج) رها کردن بشر از دین و مذهب و بطور کلی از هر قدرت استعلایی. د) دنیوی کردن املاک کلیسا و واگذاری آن به دولت یا مالکیت خصوصی.

حال پرسش اینجاست که در جمهوری اسلامی ما کجا این مفاهیم یا دست کم حرکت به سمت آن و یا حتی از آن هم کمتر، پرهیز از ایجاد مانع توسط دولت بر سر راه حرکت به سمت این مفاهیم را می‌بینیم؟ جز این است که نه تنها این مفاهیم گاهی غایب است بلکه دولت، البته به

معنای جمع قوه مقننه و قضاییه و اجراییه، در جمهوری اسلامی آگاهانه و با تمام امکانات گاهی روبروی این مفاهیم ایستاده است؟ به نظر می‌رسد مخالف بودن دستگاه دین کاری تشیع صاحب قدرت در ایران، نظام جمهوری اسلامی، آخوندهای سنتی، بنیانگذار جمهوری اسلامی (خمینی) و یا رهبر کنونی آن (خامنه‌ای) با این مفاهیم از جمله سکولاریزاسیون آشکار است پس من تنها نقل قولی از خاتمی که او را نماد اصلاح طلبی و میانه رویی درون چارچوب جمهوری اسلامی می‌دانند را می‌آورم که: "اصلاحاتی که ما می‌گوییم، از رواج سکولاریسم و افول دین در جامعه و اذهان و رفتار ایرانیان جلوگیری می‌کند. اصلاحات می‌خواهد شرایطی که باعث استقرار سکولاریسم می‌شود، به وجود نیاید". نظر شما در این مورد چیست؟

همچنین آیا این نظر افرادی نظیر جناب آقای داریوش آشوری را تایید می‌فرمایید که: "نظام الهی نظامی است که پیغمبری می‌آید و می‌گوید از جانب خدا آمده‌ام و پیامی از جانب او دارم و به او ایمان می‌آورند و بعد جامعه‌ای تاسیس می‌شود که تحت حاکمیت خداست و نمایندگان خدا بر آن حکومت می‌کنند اما ج.ا.نمی‌توانسته بر این بنا تاسیس بشود... (در جمهوری اسلامی) حاکمیت با قانون خواهد بود و قانونی که نمایندگان مردم تصویب می‌کنند و این یعنی نظام سکولار در اساس." و به طریق اولی سرانجام نتیجه می‌گیرند که "رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم سکولار است". آیا نظر شما هم همین است؟ آیا این سخن که "[جمهوری اسلامی یک رژیم سکولار است](#)" را تایید می‌فرمایید؟

شیدان و ثیق

[پرسش] شما بیشتر ناظر بر معنای پیچیده، چندگانه و پر ابهام «سکولاریزاسیون» و «سکولاریسم» و تفاوت آن‌ها با لائیک و لائیسیته است. من تا کنون در باره‌ی تعاریف مختلف و چند بعدی سکولاریزاسیون و سکولاریسم و اختلاف‌هایشان با لائیک، لائیسیزاسیون و لائیسیته مطالبی نوشته‌ام. از جمله در نوشتاری تحت عنوان: "[مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، سکولاریزاسیون: زمان‌ها و زمینه‌ها](#)".

در جایی دیگر، در مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی فارسی [اعلامیه‌ی جهانی در باره‌ی لائیسیته در سده‌ی بیست و یکم](#)، خلاصه و چکیده‌ای از این جدل را باز گو کرده‌ام که در این جا می‌آورم:

می‌دانیم که در مفهوم و مضمون - و نه فقط در واژگان - تفاوت و تمایزی میان سکولاریزاسیون و لائیسیته وجود دارد که بار دگر توضیح

کوتاه آن را در این جا بی مورد نمی‌دانیم.

سکولاریزاسیون در الهیات مسیحی به معنای «این جهانی» شدن چیزی است که به «آن جهان» تعلق دارد. این اصطلاح **Saeculum** از آغاز مسیحیت در جدال بین دو شهر: زمینی و آسمانی و دو اقتدار: خدا و قیصر، در گفتمان مسیح و کلیسای او ظاهر می‌شود و رواج می‌یابد. سپس مدرنیته و به ویژه جامعه‌شناسی جدید و بیش از همه جامعه‌شناسی دین این واژه را از الهیات مسیحی **وام می‌گیرد** و از آن فرایندی به معنای افول نقش دین در سازماندهی اجتماعی و سیاسی جامعه می‌سازد. در چنین مفهومی، سکولاریزاسیون نزدیک و مشابه لائیسزاسیون و لائیسیته می‌شود. با این همه اما، به دلیل بار شدید دینی-مسیحی آن و تعاریف گوناگون و مختلفی که از این واژه به دست داده‌اند، امروزه اکثر نظریه‌پردازان تصدیق کرده‌اند که سکولاریزاسیون در غرب فرایندی واحد و یگانه نبوده است بلکه معنا و مضمونی چندگانه و چند بُعدی دارد. سکولاریزاسیون زمان‌ها و جنبه‌های مختلف و متفاوتی داشته است که فروکش سیادت سیاسی و اجتماعی دین در جامعه تنها یکی از معانی آن می‌باشد. در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان به سه معنای اصلی سکولاریزاسیون که متفاوت و تا حدی نیز متضاد^۱اند اشاره کرد.

معنای اول همانا افول سیادت دین در جامعه، پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی آن در سازماندهی اجتماعی و سیاسی، خودمختاری حوزه‌های مختلف اجتماعی و متمایز شدن آن‌ها از یکدیگر و سرانجام تبدیل مذهب به امری خصوصی است. سکولاریزاسیون، در این معنا، چنان که گفتیم به لائیسیته نزدیک است. از این رو گاهی لائیسزاسیون نیز خوانده می‌شود. با این همه، سکولاریزاسیون، در این معنای خود، هنوز به مفهوم «جدایی دولت و دین» که در لائیسیته وجود دارد نیست. در سکولاریزاسیون، آن طور که در غرب رخ داد، کناره‌گیری دین از سیادتی که در سازماندهی اجتماعی داشته است همیشه همراه با گونه‌ای همکاری و تبانی تاریخی با دولت بوده است که موارد فراوان آن را در کشورهای پروتستانتیسم و لوتریسم در آن جا نقشی مهم در شکل‌گیری سیاسی - اجتماعی ایفا کرده‌اند، چون اروپای شمالی، آلمان و انگلستان می‌توان نشان داد (در این باره از جمله می‌توان رجوع کرد به کتاب لائیسیته چیست؟)

معنای دوم سکولاریزاسیون عبارت است از گیتی‌گرایی *Verweltlichung* هگلی یا دنیایی شدن دین. در این معنا، سکولاریزاسیون یعنی امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان مادی کنونی هماهنگ و هم‌ساز می‌کند. دین یا مسیحیتی

که خود را به رنگ روز در می آورد (هایدگر). بسیاری از منتقدان اسلامی سکولاریزاسیون در ایران و کشورهای عربی، با حرکت از این تعریف، معتقداند که اسلام چون در اساس دینی «سکولار» است یعنی به مسایل دنیوی انسان‌ها از امور اجتماعی و اقتصادی‌شان تا سیاسی و فرهنگی... می‌پردازد، پس نیازی به سکولاریزاسیون یا سکولاریسم ندارد. اینان، در عین حال، سرسختانه با لائیسیته می‌جنگند و هرگز خود را لائیک که مترادف با آت‌ه می‌انگارند، نمی‌نامند.

معنای سومی، سرانجام، از سکولاریزاسیون وجود دارد که از آن تحت عنوان «قضیه‌ی سکولاریزاسیون» (بلومبرگ) نام می‌برند و عبارت است از انتقال نمادها، نمودارها، مضمونها و بازنمایی‌ها از حوزه دینی و الهیات به حوزه غیر دینی. از این نگاه دولت مدرن چیزی نیست جز سکولاریزاسیون کلیسا و یا مدرنیسم در واقع همانا مسیحیت سکولار شده است («تمام مفاهیم پر مغز نظریه‌ی مدرن دولت چیزی جز مفاهیم الهیات سکولار یا سکولاریزه شده نیستند» - کارل اشمیت).

بنابراین با توجه به ناروشنیو ابهام در معنای سکولاریسم و بارِ شدید تاریخی دینی‌مسیحی این واژه (ژاک دریدا، مارسل گوشه، کارل اشمیت، ماکس وبر...)، ما برای تبلیغ و ترویج آن چه که خروج از دین‌سالاری یا جدایی دولت و دین می‌نامیم، از مفاهیمی چون لائیک و لائیسیته استفاده می‌کنیم که در تبیین و تعریف خود از روشنایی و یگانگی بارزی برخوردار می‌باشند.

من در [نوشتارهای دیگری](#) توضیح داده‌ام که چرا نزد بخشی از اپوزیسیون ایران - گاه به دلیل مقاصد سیاسی و نظری خاص - تنها بر سکولاریسم تاکید می‌شود و از بردن نام لائیسیته و لائیک احتراز می‌شود (*): [به اینجا](#) هم می‌توانید رجوع کنید - توضیح از من است - . به باور من، این پرهیز از به کار بردن واژه لائیسیته، واژه‌ای که به همان‌سان اصطلاحی «خارجی» است که سکولاریسم واژه‌ای غربی است، تنها به دلیل نا آشنایی بخشهای بزرگی از اپوزیسیون ایران با مفهوم لائیسیته که پدیداری فرانسوی است و در زبان‌های آنگلوساکسونی یا آلمانی... یافت نمی‌شود، نیست. (البته فراموش نکنیم که «سکولاریزاسیون» نیز اصطلاحی فرانسوی است که بعدها وارد زبان آلمانی و سپس انگلیسی با تبدیل آن به سکولاریزم... می‌شود). به نظر من انصراف بخشی از اپوزیسیون ایران - اپوزیسیون مذهبی، ملی-مذهبی، ملی، «سبز»، اصلاح‌طلبِ راست و یا حتا چپ - از به‌کار بردن واژه‌های «لائیک» و «لائیسیته» در ادبیات و دیسکور سیاسی‌شان، بیش از هر چیز ناشی از موضع سیاسی خاصی است. موضعی که

می‌خواهد، تحت لوای نام پرابهام «سکولاریزم»، از طرح صریح «جدایی دولت و دین» به معنایی که در سه اصل لائیسیته و بویژه در اصل اول آن وجود دارد، به گونه‌ای سر باز زند. بدین سان ابهام سکولاریسم در خدمت اپوزیسیونی قرار می‌گیرد که می‌خواهد اصل جدایی دولت و دین را در پرده‌ی ابهام باقی گذارد.

بحث مربوط به «اسلام، دینی سکولار است» یا «جمهوری اسلامی سکولار» که شما - به راستی با حرکت از یکی از تعاریف سکولاریزاسیون - از موضع تعارض نظام دین‌سالاری با سکولاریسم، مورد تأمل قرار داده‌اید، جنبه‌ی دیگری از جدل سکولاریزاسیون است. من این موضوع را هم در کتاب لائیسیته چیست؟ و هم در مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران مورد بحث قرار داده‌ام. تنها آقای آشوری نیست که نظام جمهوری اسلامی را نظامی سکولار می‌شناسد بلکه پیش از آن آقای جواد طباطبایی (رجوع کنید به بخش دوم کتاب لائیسیته چیست تحت عنوان سکولاریسم و لائیسیته در باره‌ی لائیسیته و سکولاریسم) با توضیح و دقت بیشتری مطرح کرده‌اند. روشنفکر دینی مصری، حسن حنفی، نیز خیلی پیشتر از «اسلام در ذات خود دینی است سکولار» سخن گفته است.

همه‌ی این تفاسیر به طور کامل در اشتباه نیستند. این‌ها در واقع از تعریف‌ها و معناهای پرابهام، غامض، مختلط، چندگانه و گاه متضادی که در خود مفهوم سکولاریزاسیون نهفته‌اند، بر می‌آیند. از جمله از یکی از معناهای تاریخی سکولاریزاسیون، آن معنایی که «دنیوی» و «این‌جهانی» شدن امر مقدس چون خود دین و به ویژه مسیحیت است. مسیحیتی که در ابتدای پیدایش‌اش با بغرنج انتخاب میان دو دنیا، در نزد مسیح، اقدیس پل و سپس اقدیس آگوستین مواجه بود...: امر خدا و امر قیصر! در حقیقت مسیحیت، با اعلام تجسد خدا در انسان (مسیح) و سپس پروتستانتیسم با ارزش‌گذاری بر امور زمینی و تولید چون کاری مقدس، به کامل‌ترین وجهی بر حل تضاد فوق به نفع «دین زمینی» پایان می‌بخشند.

سکولاریزاسیون در یکی از معانی آن، در معنای تکوین دولت مدرن‌رها شده از قیومیت دین و کلیسا (روحانیت)، بدون شک، همان طور که شما نیز در نامه‌تان توضیح می‌دهید، آشکارا با نظام جمهوری اسلامی در تضاد است. اما معنای دیگر سکولاریزاسیون که دنیوی شدن دین است، جنبه‌ای که به طور یک‌جانبه و به تنهایی مورد توجه حنفی، طباطبایی، آشوری و امثال آن‌ها قرار گرفته است، نیز قابل تأمل است. هر کس با استناد به یکی از معانی سکولاریزاسیون می‌تواند کم

